

**دو نیروی مسلط
در کشورهای خاورمیانه**

بهبود فرهیخته

در خاورمیانه دو نهاد همچون دو نیرو بر کشورهای این منطقه مسلط است. این دو نهاد یکی ارتش و به معنی وسیع آن کل نیروهای مسلح است و دیگری نهادهای مذهبی. نهادهای مذهبی چه به صورت احزاب مذهبی و یا خود دستگاه روحانیت عامل اعمال این نیرو اند. این دو نهاد نمی توانند همزمان و به گونه ای مساوی نیروی خود را به مثابه نیروی مسلط در کشورهای خاورمیانه اعمال کنند. برای آنکه یکی از این دو نهاد برای مدتی در جایگاه مقام اول نیروی مسلط در کشور بنشیند باید نهاد دیگر را حتی با اعمال قهر پس زند (مانند پاکستان، مصر و ترکیه) و یا در شرایط ویژه ای این دو نیرو در هم ادغام کردند که در این صورت به نیروی مسلط بسیار مهیب تری تبدیل می شود (مانند ایران).

این دو نهاد که از مهم ترین نهادهای روبنایی جامعه اند، برای آنکه به نیروهای مسلط در کشوری تبدیل شوند باید مناسبات یا رابطه های معینی با عوامل اصلی اقتصادی جامعه یعنی سرمایه و زمین داشته باشند. این روابط با سرمایه و زمین یا محصول یک روند طولانی تاریخی است و یا محصول فعل و انفعال هایی

شماره ۳۰ - بهمن ۱۳۹۲

نوشته های این شماره:

- دو نیروی مسلط در کشورهای خاورمیانه ص ۱
- پرستاران زیر فشار نا امنی شغلی و معیشتی ص ۹
- برای آزادی زن! ص ۱۱
- کارگران روی خط حادثه کار ص ۱۸
- یک سبد کالای بنجل به قیمت تحقیر و تمسخر توده های مردم ص ۲۱
- آتش سوزی دلخراش خیابان جمهوری: مشیت الهی؟ نقص فنی؟ یا ...؟ ص ۲۷
- رنگ باختن حق تحصیل کودکان در مناطق کوره پزخانه ص ۳۲
- سهم مردها در تولید ناخالص داخلی ایران ص ۳۳
- آیا باز هم با یک پنجم زیر خط فقر باید زیست؟ ص ۴۹

**برای ارتقای خیزش ما به یاری همه
جانبه انقلابیان پرولتری نیازمندیم**

ruwo.iran@gmail.com

است که این نهادها با قدرت سیاسی (دولت) دارند و به کمک قدرت سیاسی پیوندهای خود را با سرمایه و زمین مستحکم می سازند. پیوندهای این دو نهاد با سرمایه و زمین خاستگاه بورژوازی بوروکراتیک یا بورژوازی نظامی است. اگر این دو نهاد به عنوان مهم ترین نیروهای اجتماعی در رابطه با قدرت سیاسی به نیروی مسلط واحدی تبدیل گردند، پیوندهایشان با سرمایه و زمین به ایجاد یک بورژوازی بوروکراتیک - نظامی منجر می گردد که هم نیروی مسلط اقتصادی جامعه است و هم نیروی سیاسی مسلط بر آن. بورژوازی های بوروکراتیک یا نظامی و یا بوروکراتیک - نظامی در عین حال نیروهای انحصارگر اقتصادی و در نتیجه نیروهای انحصارگر سیاسی اند. خصلت انحصارگرایی سیاسی این بورژوازی ها که لازمه اقتدار اقتصادی آنهاست، آنها را به نیروهای کاملا مرتجعی تبدیل می کند که با هرگونه روند گشایش سیاسی در جامعه مخالف اند. بنابراین آنها و دولتی که تحت حاکمیت آنهاست معمولا نیروهای پیگیر ضد کارگری و ضد دموکراتیک در کشورهای خاورمیانه اند.

اینکه چرا آنها و دولت تحت حاکمیت شان نیروهای پیگیر ضد کارگری اند امر پیچیده ای نیست. موجودیت سرمایه، دولت سرمایه داری و آن بخش از بورژوازی که حاکم است، وابسته به استثمار طبقه کارگر است. هنگامی

که اقتصاد و سیاست کشور توأمان در انحصار چنین بورژوازی هایی درآید و کسب سود انحصاری، سودی که نرخ آن از نرخ متوسط سود بالاتر است، مسأله ای حیاتی برای این بورژوازی ها باشد، بویژه با توجه به سرمایه داری های عقب مانده کشورهای خاورمیانه، این بورژوازی ها و دولت شان به استثمار نسبی طبقه کارگر قانع نخواهند شد، بلکه به مجموع آن شرایط اقتصادی و سیاسی ای در جامعه دامن خواهند زد که استثمار مطلق طبقه کارگر را در کشور بسط دهند. یکی از لازمه های اساسی توسعه استثمار مطلق طبقه کارگر این است که به طور پیگیر با هر شکل از مبارزه و تشکل طبقه کارگر مخالفت شود و با اعمال انواع محدودیت های قانونی و یا حتی با اعمال انواع قهر به طبقه کارگر این فرصت داده نشود که تشکل های توده ای یا سیاسی خود را برای پیشبرد مبارزه طبقاتی اش به وجود آورد.

خصلت پیگیر ضد دموکراتیک بورژوازی های بوروکرات، نظامی و یا بوروکرات - نظامی و دولت شان که اساسا ناشی از خصلت پیگیر ضد کارگری آنهاست، با گسترش اختناق و در محاق قرار گرفتن مجموعه ای از آزادی های مدنی در کشور تبلور می یابد. این خصلت معمولا در قوانین اساسی و یا حتی در قوانین دیگر به نفع این بورژوازی ها، به نفع نیروهای مسلح و یا مذهب و نهادهای مذهبی جلوه گر

می شود. در زیر با مقایسه دو قانون اساسی اخیر مصر به این موضوع خواهم پرداخت.

ولی پیش از این باید روشن کرد که چرا در کشورهای خاورمیانه تا هنگامی که دارای چنین ساخت های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اند، دموکراسی ناممکن است. برای این امر باید هرچند به اختصار هم که باشد در باره اینکه دموکراسی چیست و طی تاریخ چگونه بوده است، مطالبی بگویم. دموکراسی پیش از هر چیز یک شکل حکومت است، همان گونه که استبداد شاهی، تئوکراسی (حکومت دینی) یا آریستوکراسی (حکومت اشراف) و غیره هرکدام یک شکل حکومت اند. هنگامی که از حکومت سخن گفته می شود باید روشن شود که این مفهوم ناظر بر این است که بخشی از مردم در یک کشور بر بخشی دیگر حکومت می کند و نه بر خود؛ مثلاً در استبداد شاهی، شاه و جمعیت وابسته به نظام پادشاهی بر بقیه جمعیت کشور حکومت می کنند، یا در تئوکراسی دستگاه روحانیت بر بقیه جمعیت کشور حکومت می کند و یا در آریستوکراسی، اشراف بر بقیه جمعیت کشور حکومت می کنند.

در دموکراسی به عنوان یک شکل حکومت چه بخش از جامعه بر کدام بخش دیگر حکومت می کند و اصولاً دموکراسی چگونه حکومتی است؟ در تاریخ دموکراسی یک صورت یا شکل واحد نداشته است، بنابراین برای آنکه

بتوان به این سؤال پاسخ درست داد ناگزیر باید به اشکال تاریخی دموکراسی رجوع کرد:

نخستین شکل دموکراسی در تاریخ، دموکراسی برده داری بود. در این دموکراسی بردگان ابزار به حساب می آمدند و فاقد هرگونه حقی بودند و بنابراین روشن است که نمی توانستند یکی از دو بخش جامعه باشند که یکی بر دیگری حکومت می کند. در دموکراسی برده داری این پلین ها (توده آزادان بی چیز که مانند برده داران از کار بردگان ارتزاق می کردند) بودند که بر پاترسین ها (برده داران و مالکان وسایل تولید) حکومت می کردند.

دومین شکل مهم دموکراسی، دموکراسی بورژوایی است. در این شکل توده طبقه بورژوا بر بخشهای دیگر مردم حکومت می کند. این شکل از دموکراسی با سلطه رقابت آزاد در جوامع بورژوایی به طور کامل شکل گرفت و با افول رقابت آزاد رو به افول گذاشت. دموکراسی بورژوایی ابزارها و شیوه هایی برای حکومت ایجاد کرد که به غلط با خود دموکراسی معادل گرفته شد. مهمترین ابزار دموکراسی بورژوایی انتخابات آزاد و مهمترین شیوه حکومتی آن پارلمانتاریسم است. اما با افول رقابت آزاد و سلطه سرمایه داری انحصاری، دیگر آن شرایطی که در آن توده طبقه بورژوا بتواند به گونه ای جمعی بر بخش های دیگر جمعیت حکومت کند از بین رفت و

می رود. تنها در دموکراسی پرولتری یعنی در این تکامل یافته ترین شکل دموکراسی است که می توان به مخرج مشترک همه انواع دموکراسی یا یک مفهوم کلی از دموکراسی رسید و آن را پایه این قرار داد که آیا در کشورهای خاورمیانه دموکراسی ممکن است یا نه!

نتیجه ای که بی درنگ می توان گرفت این است که دموکراسی به مفهوم حکومت مردم بر مردم، غلط فاحشی است ساخته متفکران بورژوازی. این مفهوم از دموکراسی در هیچ کدام از انواع دموکراسی ها در تاریخ صدق نمی کند. این مفهوم بدین علت در تاریخ شکل گرفت که بورژوازی در مبارزه خود با شیوه تولید پیشاسرمایه داری منافع خود را با منافع کل جامعه یکی می دانست. مفهوم کلی درستی که از دموکراسی می توان ارائه داد چنین است: دموکراسی حکومت توده مردم بر طبقات داراست. با توجه به اینکه در جامعه برده داری، بردگان اساساً جزء مردم نبودند و در دوره دموکراسی برده داری آزادگان بی چیز بر پاترسین ها حکومت می کردند، با توجه به اینکه در جامعه بورژوازی دوره رقابت آزاد توده بورژواها بر جامعه مسلط بودند و بر فئودال ها و اشراف زمیندار و سایر بخش های جامعه حکومت می کردند، و با توجه به اینکه در دموکراسی پرولتری اکثریت قریب به اتفاق مردم، یعنی کارگران و زحمتکشان، بر طبقات

قدرت سیاسی نیز به انحصار متمرکزترین بخش سرمایه و سرمایه داران انحصارگر درآمد و از دموکراسی بورژوازی تنها شکل ظاهری ابزار و شیوه آن و نیز نام و پوسته آن باقی ماند. همه می دانند که در اشکال حکومتی ای مانند فاشیسم، نازیسم و دیکتاتوری های نظامی چیزی از دموکراسی بورژوازی باقی نمی ماند، حال آنکه همه اینها حکومت های بورژوازی اند. درست همان گونه که در دنیای باستان دموکراسی برده داری فقط یکی از اشکال حکومت بود در جامعه سرمایه داری نیز دموکراسی بورژوازی فقط یکی از اشکال حکومت جامعه سرمایه داری است.

سومین شکل تاریخی دموکراسی، دموکراسی پرولتری است. در این شکل از دموکراسی، توده مردم یعنی طبقه کارگر و سایر زحمتکشان بر طبقات دارا و استثمارگر جامعه حکومت می کنند. این شکل حکومت نیز ابدی نیست و با از بین رفتن طبقات و دولت از بین می رود. دموکراسی پرولتری نه تنها دستاوردهای تاریخی بشر، بویژه دستاوردهای او را در زمینه حق و آزادی های مدنی، پایه حقوق فرد قرار می دهد، بلکه با نفی مالکیت خصوصی در جامعه این حقوق و آزادی ها را به اوج خود می رساند. زیرا از آن زمان که انسانها مفهوم حق و آزادی را دریافتند با سد مالکیت خصوصی مواجه شدند. با از بین رفتن مالکیت خصوصی بزرگترین سد رهایی انسانها از بین

به مقایسه برخی از تغییرات قانون اساسی فعلی با قانون اساسی اخوانی می پردازم:

بند ۱ قانون اساسی سال ۲۰۱۴ می گوید: «جمهوری عربی مصر دولتی مستقل و دارای حاکمیت، متحد و تجزیه ناپذیر است و امکان چشم پوشی از هر بخش آن امکان پذیر نیست و نظام آن جمهوری و دمکراتیک که بر پایه اصل شهروندی و حاکمیت قانون استوار است. ملت مصر بخشی از امت عربی است که در جهت تکامل و وحدت آن کوشا خواهد بود و مصر بخشی از جهان اسلام و بخشی از قاره آفریقا است که به بخش آسیایی آن نیز افتخار می کند و در ساختن تمدن انسانی تلاش خواهد کرد.»

جمهوری، امروزه به طور ساده، به حکومتی گفته می شود که شاهی موروثی در رأس آن قرار ندارد، بلکه رئیس این حکومت انتخابی است. جمهور واژه ای عربی به معنی همه مردم یا عامه مردم است. اصطلاح جمهوری یا جمهوریت را ترک های عثمانی برای نامیدن حکومت فرانسه پس از انقلاب کبیر فرانسه که در ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲ به وسیله کنوانسیون تأسیس شد، ساختند. امت به معنی گروه یا جماعتی است که از یک پیامبر پیروی می کند. بنابراین مفهوم بند ۱ قانون اساسی جدید مصر که پس از کودتای ارتش تدوین شده با زبانی ناروشن و الکن می گوید رئیس حکومت مصر

دارا و استعمارگر حکومت می کند، مفهوم کلی بالا از دموکراسی یعنی دموکراسی حکومت توده مردم بر طبقات داراست، تنها تعریف درست از آن است. اکنون با این تعریف روشن است که چرا دموکراسی، حتی نوع بورژوازی آن هیچ مصداقی در کشورهای خاورمیانه ندارد!

همان گونه که در بالا گفته شد در ایران بورژوازی بوروکرات - نظامی حاکم است و دو نهاد یکی نهاد مذهبی و دیگری نیروهای مسلح، توأمان به اعمال قدرت سیاسی می پردازند. عوامل این هر دو نهاد نه تنها مقامات مهم حکومت و دولت را تشکیل می دهند، بلکه به طور وسیع بر سازمان های مدنی مسلط اند. آنان در شهرداری ها، کارخانه ها، بیمارستان ها، مؤسسات فرهنگی و غیره، پست های مهم و حساس را در اشغال خود دارند. مثلاً اخیر فاش شد که ۶۰۰ نفر از مدیران شهرداری تهران نظامی اند.

در مصر با انتخاب محمد مرسی به عنوان رئیس جمهور، قانون اساسی ای ملهم از حزب مذهبی اخوان المسلمین به وجود آمد که ملغمه ای از پان اسلامیسیم، شوونیسم و ارتجاع سرمایه داری بود. این قانون اساسی اخوانی با کودتای ارتش ملغی شد و قانون اساسی دیگری ملهم از منافع ارتش جایگزین آن شد. در اینجا

توسط ملت مصر انتخاب می شود و خود این ملت جزئی از پیروان اسلام است که باید در جهت تکامل و وحدت این پیروان کوشا باشد.

با کمی دقت می بینیم که نخستین بند این قانون اساسی مانند اکثر جمهوری های بورژوازی دولت و اقتدار آن را به طور روشن ناشی از اراده ملت نمی داند، بلکه ابتدا از دولت و مشخصات آن سخن می گوید و زمانی هم که از ملت چیزی می گوید برای آن است که آن را در خدمت وحدت امت اسلامی عرب قرار دهد. آشفتگی عمدی این بند چنان است که جمهوری را معادل سرزمین مصر گرفته، می گوید این جمهوری « تجزیه ناپذیر است و امکان چشم پوشی از هر بخش آن امکان پذیر نیست». در این بند به طور توأمان دیدگاه ناسیونالیستی و اسلامی حضور دارند. چرا این قانون اساسی بجای آنکه در اولین بند، دولت و اقتدارهای آن را ناشی از اراده ملت بداند با اسلام لاس می زند و ملت را در خدمت وحدت امت عربی و جهان اسلام می داند؟ این از یک سو برای ارضای افکار عمومی عقب مانده و از سوی دیگر برای ارضای باج خواهی برخی از طبقات اجتماعی مذهبی است که نقش مهمی در اقتصاد و سیاست کشور دارند.

من در بررسی پاراگراف دوم از ماده (۱) قانون اساسی اخوانی مصر که می گفت «ملت مصر بخشی جدایی ناپذیر از امت عربی و

اسلامی است...» نوشتم: «همان گونه که در بررسی مقدمه این قانون دیدیم و در اینجا نیز مشاهده می کنیم ملت و شهروندان مصری به امت عربی و اسلامی تبدیل شده اند. روشن است که امت بجای دارا بودن حقوق شهروندی باید از فقه اسلامی تبعیت کند و حکومت را عطیه خدا بر خود بداند که توسط رهبران دینی تعیین می شود.» با آنکه کودتای ارتش مرسی را از ریاست جمهوری ساقط کرد و اخوان المسلمین را غیر قانونی اعلام نمود، اما می بینیم که در بند ۱ قانون اساسی بعد از کودتا همان مضمون تقریباً بی کم و کاست تکرار شده است. روشن است قانونی این چنین که با اولین بند خود ملت مصر را پیرو امت اسلامی عرب می داند، قانونی سکولار نیست و با توجه به اینکه این قانون تحت رهبری ارتش تنظیم شده به این نتیجه می رسیم که ارتش مصر نیز بویی از سکولاریسم نبرده است.

بند ۲ قانون اساسی سال ۲۰۱۴ می گوید: «اسلام دین دولت است و زبان عربی زبان رسمی کشور است و شریعت اسلامی منبع اصلی قانون گذاری در این کشور است.» ماده ۲ قانون اساسی اخوانی هم می گفت: «اسلام دین و آیین حاکم بر کشور و عربی زبان رسمی و اصول و مبادی شریعت اسلامی منبع اصلی قانون گذاری در آن است.» من در این باره نوشتم «اولین بار در زمان ریاست جمهوری انور سادات در سازش با پان

شیخ الأزهر مستقل انتخاب شده و غیر قابل عزل است و قانون شیوه انتخاب وی را از میان اعضای هیئت علمای بزرگ الازهر مشخص می‌کند.

دولت هزینه مالی تحقق اهداف فوق‌الذکر را برعهده می‌گیرد و پرداخت این هزینه‌ها و میزان آن را قانون مشخص می‌کند.»

در این مورد قانون اساسی کنونی به گذشته باز گشته و اختیارات تقریباً نامحدودی را که اخوان المسلمین به الازهر داده بودند تا حدی محدود کرده است.

بند ۸ در قانون اساسی سال ۲۰۱۴ با متن زیر، تنها انشایی کلی گویانه، بی تضمین و در نتیجه بیهوده است: «جامعه بر پایه همبستگی اجتماعی استوار است و دولت به تحقق عدالت اجتماعی و فراهم کردن راه های تکامل اجتماعی پایبند خواهد بود تا زندگی با کرامت برای همه شهروندان مصری بر اساس قانون تامین کند.» از این کلی گویی های بی تضمین در مورد حقوق شهروندان ایرانی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز پر است، در حالی که اکنون پس از ۳۵ سال همه شاهد بی حقوقی توده های مردم در همه زمینه ها هستند.

ماده ۱۰ قانون اساسی اخوانی درباره خانواده می گفت: «خانواده پایه و اساس جامعه و قوام

اسلامیست های اخوان المسلمین در قانون اساسی مصر جمله زیر وارد شد: "شریعت اسلام سرچشمه قانون اساسی مصر است". قانون اساسی کنونی در این مورد به قانون اساسی دوره انور سادات بازگشته است! این نیز مؤید آن است که هم ارتش مصر و هم قانون اساسی ای که تحت اراده اش شکل گرفته از ریشه ضد سکولار هستند و در نتیجه بوئی از دموکراسی نبرده اند.

بند ۷ قانون اساسی سال ۲۰۱۴ می گوید: «نهاد الازهر شریف هیئتی اسلامی، علمی و مستقل است و بدون رقیب، تصدی‌گری امور خود را در اختیار دارد و به عنوان مرجع اصلی در علوم دینی و مسایل اسلامی به شمار می‌رود و مسئولیت دعوت و نشر علوم دینی و زبان عربی در مصر و جهان بر عهده آن خواهد بود.» ماده ۴ قانون اساسی اخوانی درباره الازهر می گفت:

«الازهر شریف هیئت و نهادی اسلامی و مستقل دانشگاهی است که در تمام امور و شئون دخالت داشته و مسئولیت نشر دعوت اسلامی و علوم دینی و زبان عربی در مصر و سراسر جهان را برعهده دارد و نظر هیئت علمای بزرگ الازهر شریف در امور مرتبط با شریعت اسلامی خواسته خواهد شد.

قانون اساسی ۲۰۱۴، جرم بودن «دشنام به پیامبران و رسولان» در قانون اساسی اخوانی را حذف کرده است.

قانون اساسی اخوانی به رئیس جمهور اجازه می داد که دادستان کل را تعیین کند. در قانون اساسی ۲۰۱۴ این مسئولیت به شورای عالی قضائی واگذار شده است.

هر دو قانون اساسی بودجه نظامی را از نظارت قوه قانون گذاری خارج کردند. شورای دفاع ملی و نه قانون گذاران در مورد محتوای این بودجه بحث می کنند.

طبق قانون اساسی اخوانی دادگاه های نظامی صلاحیت محاکمه افراد غیر نظامی برای جرائمی که «به نیروهای مسلح صدمه می زند» را داشتند. در قانون اساسی ۲۰۱۴ موارد آن نیز مشخص شده است. این قانون از هم اکنون وسیله ای برای دستگیری معترضان و تظاهرکنندگان و محاکمه آنان در دادگاه های نظامی شده است.

قانون اساسی ۲۰۱۴ شورای عالی پلیس جدیدی به وجود می آورد که باید در مورد هر قانون مرتبط با پلیس طرف مشورت قرار گیرد و به وزارت کشور این حق را می دهد که هر قانونی را که برای اصلاح پلیس پیشنهاد می شود وتو کند.

و استواری دین و اخلاق و ملی گرایی است.» بند ۱۰ قانون اساسی پس از کودتا درباره خانواده می گوید: «خانواده اساس جامعه است که پایه آن دین و اخلاق ملی به شمار می رود و دولت در جهت استقرار و پایداری آن کوشا خواهد بود.» در هر دو حال اینها دیدگاه های طبقات دارا و حاکم در مورد خانواده است و مانند بازی نخست مرغ بود یا تخم مرغ، قانون اساسی اخوانی خانواده را شالوده استواری دین و اخلاق و ملی گرایی می دانست ولی قانون اساسی بعد از کودتا برعکس دین و اخلاق را شالوده خانواده اعلام می کند.

طبق هر دو قانون اساسی، وزیر دفاع باید یک افسر نظامی باشد اما قانون اساسی ۲۰۱۴ می گوید این انتصاب باید مورد تأیید شورای عالی نیروهای مسلح باشد و پس از دو دوره ریاست جمهوری یا ۸ سال این انتصاب منقضی می شود.

در قانون اساسی اخوانی مقرر شده بود که دست کم ۵۰ درصد کرسی های مجلس خلق یعنی مجلس سفلی از آن «دهقانان و کارگران» باشد. قانون اساسی ۲۰۱۴ این تدبیر را رقیق تر می کند و برای کارگران و دهقانان «نمایندگی مناسب ... به طریقی که قانون تعیین نماید» در نظر می گیرد.

شیده رخ فروز

پرستاران بیمارستان ها و مراکز درمانی- بهداشتی بخشی از طبقه کارگرند که علیرغم شرایط کار در محیط پرتنش، استرس زا و سخت و زیان آور، خواسته ها و مطالبات شان همانند سایر کارگران ایران نادیده گرفته می شود.

علیرغم اینکه پرستاران موتور محرک بیمارستان ها و مراکز درمانی اند و بیشترین حضور دلسوزانه را توأم با فشار کاری شدید دارند، با شرایط معیشتی شکننده ای روبرویند. در بسیاری از مراکز درمانی مسئولان حاضر به تأمین نیروی کافی جهت حجم بالای کار و کم کردن فشار بر پرستاران نیستند، این امر کار طاقت فرسا در شیفت های سه گانه را تشدید نموده و بسیار عادی تلقی می گردد که پرستاران حتی در دو شیفت کاری نیز به کار گمارده شوند. همانگونه که قراردادهای موقت دامن گیر همه افراد جامعه کارگری شده است، امنیت شغلی پرستاران نیز تحت الشعاع چنین شرایطی قرار دارد و این در حالی است که انعقاد این مدل قرارداد در کارهای مستمر طبق قوانین نیم بند موجود غیر قانونی است. با وجود ساعات کار طولانی و شدت کاری که جسم و روح پرستاران را زودتر از موعد فرسوده می سازد، مزد ناکافی آنان بویژه در بیمارستان های خصوصی، که گاه به یک سوم

قانون اساسی ۲۰۱۴ تغییراتی در سیستم سیاسی به وجود آورده است. این قانون به مجلس این امکان را می دهد که به رئیس جمهور رای عدم اعتماد دهد و با اکثریت دو سوم، انتخابات جدیدی برگزار نماید. این قانون به رئیس جمهور اختیار می دهد شماری از وزرای پر قدرت نظیر وزیر دفاع، وزیر امور خارجه، وزیر کشور و وزیر دادگستری را تعیین نماید.

قانون اساسی ۲۰۱۴ صریحا تشکیل احزاب سیاسی مبتنی بر دین را ممنوع کرده است.

در قانون اخوانی، حزب حاکم ملی دوران مبارک منحل شد و اعضای آن حداقل ۱۰ سال از هرگونه فعالیت سیاسی محروم شدند. در قانون اساسی ۲۰۱۴ این انحلال و محرومیت لغو شد.



پرستاران زیر فشار نا امنی شغلی و معیشتی

بیمارستان های دولتی کاهش پیدا می کند، یکی از مشکلات عدیده این جامعه است.

«مزد پرستاران بیمارستان های خصوصی همانند سایر کارگران مشمول قانون کار بر اساس ماده ۴۱ قانون کار تعیین می شود و مولفه قانونی دیگری برای ارتقای معیشت آنها وجود ندارد. ... تحول در نظام مزدی بیمارستان های خصوصی منوط به تحول در نظام طبقه بندی شغلی پرستاران است زیرا حتی اگر مزد ۹۳، صد در صد هم افزایش پیدا کند فاصله معناداری میان حقوق پرستاران مشمول قانون کار و پرستاران بیمارستان های دولتی وجود خواهد داشت.» (رئیس انجمن صنفی پرستاران تهران- ایلنا)

یکی دیگر از مطالبات پرستاران مراکز درمانی کشور، در رابطه با برخورداری از بازنشستگی است و علیرغم کسوراتی که بابت این امر در دریافتی ماهانه آنان اعمال می گردد، وضعیت آنان مبهم است: «نیازی در ادامه با اشاره به درج جعلی عنوان شغلی پرستاران در لیست بیمه های تامین اجتماعی که بازنشستگی آنها را مختل کرده است، گفت: بیمارستان های خصوصی در سنوات گذشته هنگام درج عناوین شغلی در لیست بیمه های تامین اجتماعی خواسته یا ناخواسته دچار اشتباهاتی شده اند که در حال حاضر، مشکلات پیچیده ای برای بازنشستگی پرستاران ایجاد

کرده است. وی تصریح کرد: این معضل که البته کارگران مشاغل سخت و زیان آور کم و بیش با آن برخورد می کنند، باید در کمیته های مشاغل سخت و زیان آور سازمان تامین اجتماعی بررسی و سابقه پرستاران معترض احراز شود.» (همانجا)

پرستاران «بیمارستان امام خمینی» نیز در اعتراض به سیستم پرداخت کارانه و اجرای تعرفه گذاری خدمات پرستاری توسط وزارت بهداشت، در تاریخ 92/11/30 تجمع اعتراضی برگزار کردند. حدود ۱۰۰ نفر از پرستاران به دلیل آنچه «بی توجهی مسولان بیمارستان نسبت به مطالبات صنفی شان» می خواندند، در حیاط این بیمارستان تجمع کردند.

محمد شریف مقدم دبیرکل خانه پرستار درباره مطالبات صنفی پرستاران این بیمارستان گفت: «حدود سه ماه پیش که پرستاران بیمارستان امام خمینی در این بیمارستان در اعتراض به تبعیض در پرداخت کارانه ها تجمع کردند؛ نماینده ای از بین آنها تعیین شد و با وجود توافق و ابلاغ دستورالعملی از جانب رئیس بیمارستان، مدیران میانی بیمارستان در برابر نظارت و رسیدگی نماینده پرستاران در نحوه پرداخت پرستاری در ابعاد مختلف مقاومت کردند و اجازه ندادند که اطلاعات در اختیار نماینده پرستاران قرار گیرد.... این ماه، کارانه

آثار زیانبار آن، که وضعیت کار را برای پرستاران با عدم امنیت و ثبات شغلی توأم ساخته و شدیداً در مضیقه قرار داده است، به دفعات آنان را ناچار به سوی بازار کار کشورهای خلیج کشانده و جامعه را از خدمات دلسوزانه این قشر متخصص محروم ساخته است. برپائی تشکل های مستقل پرستاران و کارکنان بهداشت و درمان، اولین گام در جهت سازماندهی آگاهانه و پیگیر مبارزات برحق این بخش از جنبش کارگری ایران و ارتقاء کیفی سطح این مبارزه تا تدارک برچیدن بساطی است که حق حیات بالنده را از اکثریت زحمتکش سلب نموده و جز فلاکت، فقر و بیماری دستاوردی به بار نیاورده است.



برای آزادی زن!

سخنرانی کلارا ستکین در کنگره بین المللی کارگران

معوقه مهرماه را با ۵ ماه تاخیر پرداخت کردند که حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد کارانه همه پرستاران کاهش پیدا کرده بود... شریف مقدم با اشاره به عدم حضور مسئولین بیمارستان امام خمینی در بین پرستاران گفت: ما از زمانی که تجمع را آغاز کردیم معطل آنها بودیم... در لحظات پایانی صحبت های ما، معاون پشتیبانی بیمارستان حضور پیدا کرد اما بی آنکه بنشیند سالن را ترک کرد که با این کار به پرستاران بی احترامی شد.» (ایلنا)

مزد ناکافی، کارانه معوقه و کاهش یافته، مبهم ماندن وضعیت بازنشستگی، عدم توزیع سهام عدالت در بین پرستاران، تغییر نظام طبقه بندی شغلی پرستاران، ضرایب مزدی و ابلاغ کارانه...، از جمله مطالبات اصلی پرستاران ایران (بویژه شاغلین در مراکز درمانی خصوصی) است که همواره اعتراضات و تجمعات پرستاران را به دنبال داشته و علیرغم نقش محوری این قشر زحمتکش در نظام درمانی - بهداشتی که از مهمترین حوزه های مربوط به تأمین سلامت همگانی جامعه می باشد، از سوی مسئولان رژیم ذره ای ارزش و توجه نسبت به بهبود نسبی وضعیت معیشتی جامعه پرستاری صورت نپذیرفته است، چرا که اساساً این حوزه و بهبود کارائی آن (و هرآنچه به رفاه شهروندان مربوط گردد) برای حاکمیت ضد مردمی جزو بی اهمیت ترین امور تلقی می گردد. مجموعه این معضلات و

پاریس ۱۹ ژوئیه ۱۸۸۹

ترجمه آزاده پورآذر

شهروند کلارا ستکین نماینده زنان کارگر از شهر برلین در میان تمجید و کف زدنهای حضار رشته سخن را در مورد مسئله مربوط به کار زنان بدست می گیرد. او توضیح می دهد که نمی خواهد اخبار مربوط به وضعیت کاری کارگران زن را، که مانند وضعیت کاری کارگران مرد است، مطرح کند. اما به خواست موکلان خود می خواهد مسئله کار زنان را از نقطه نظر اصولی روشن سازد. از آنجائیکه این قضیه کلاً ناروشن است، بنابراین ضروری است که کنگره بین المللی کارگران این مسئله را به شکل اصولی آن مورد بررسی قرار داده، موضع خود را در این رابطه واضح و آشکار بیان کند.

سخنران چنین ادامه می دهد: شگفت آور نیست که عناصر ارتجاعی دیدگاه ارتجاعی از مسئله کار زنان داشته باشند، ولی بسیار شگفت انگیز است که در اردوگاه سوسیالیستی نیز با چنین درک اشتباهی، که لغو کار زنان را خواستار است، روبرو می شویم. مسئله رهایی زنان که در نهایت امر کار زنان است، یک مسئله اقتصادی است و به درستی انتظار می رود که سوسیالیستها درک بالاتری از مسائل اقتصادی داشته باشند.

سوسیالیستها باید بدانند که در شرایط توسعه اقتصادی کنونی، کار زنان یک ضرورت است، که گرایش طبیعی آن یا بدانجا منجر خواهد شد که طول زمان کار - چیزی که هر فرد باید در خدمت جامعه قرار دهد - کاهش یابد و یا اینکه ثروت عمومی جامعه رشد کند. آنچه در عرصه رقابت موجب کاهش مزد نیروی کار مردان می شود کار زنان نیست بلکه سودجویی سرمایه داران علت این مسئله است.

سوسیالیستها قبل از هرچیز باید بدانند که بردگی یا آزادی اجتماعی به وابستگی و یا عدم وابستگی اقتصادی بستگی دارد.

کسانی که بر روی پرچم خود آزادی، که بیانگر سیمای انسانی است، را نوشته اند، حق ندارند نیمی از نوع بشر را از طریق وابستگی اقتصادی به بردگی سیاسی - اجتماعی محکوم کنند. همانگونه که کارگران زیر یوغ سرمایه داران گرفتارند زنان نیز زیر سلطه مردان اند؛ تا زمانی که وابستگی اقتصادی زن از بین نرود این انقیاد پابرجا خواهد ماند. شرط اجتناب ناپذیر برای این عدم وابستگی اقتصادی، کار است. اگر بخواهیم از زنان مانند مردان انسانهای آزاد بسازیم و آنان را صاحب حقوق برابر و عضو جامعه گردانیم، نباید حق کار زنان را از بین ببریم و یا آن را

به غیر از موارد خاص، کاملاً محدود و استثنائی، محدود نمائیم.

زنان کارگری که برای برابری اجتماعی می رزمند رهائی خود را از جنبشهای زنان بورژوا که ظاهراً برای حقوق زن تلاش می ورزند، طلب نمی کنند. این خانه از ماسه ساخته شده و پایه های واقعی ندارد. کارگران زن بر این باورند که مسئله رهائی زنان برای خود یک مسئله جداگانه نیست، بلکه بخشی از مسائل بزرگ اجتماعی کنونی است و برایشان کاملاً روشن است که در موقعیت امروزی جامعه این مسئله هرگز قابل حل نخواهد بود، مگر اینکه تغییری بنیانی در جامعه انجام شود. مسئله رهائی زنان فرزند عصر جدید است که از ماشین زاده شده است.

رهائی زنان یعنی تغییر کامل و اساسی وضعیت اجتماعی آنان، در واقع انقلاب در نقش آنان در زندگی اقتصادی. سیستم قدیم تولید با ابزارهای ابتدائی زنان را به خانواده زنجیر می کرد و حیطة فعالیت آنان را به درون خانه خود محدود می نمود. در چارچوب خانواده زن نیروی کار قابل اهمیت و مفیدی به حساب می آمد، او تقریباً تمام احتیاجات خانواده را تولید می نمود. در شرایط تولیدی و تجاری قدیم، تولید ضروریات و نیازمندیهای خانواده در خارج از خانه، اگر غیر ممکن نمی بود، بسیار مشکل بود. تا زمانیکه این روابط

تولید قدیمی حاکم بودند زن نیز از نظر اقتصادی مولد بود.

تولید ماشینی فعالیت اقتصادی زن را در چارچوب خانواده نابود کرد. صنعت بزرگ همه کالاها را ارزان تر و سریع تر و در مقیاس وسیع تر تولید می کند. صنایع خرد تنها امکانی که داشتند این بود که با ابزارهای ابتدائی تولید خرد انجام دهند. زنان می بایستی غالباً مبلغ بیشتری از قیمت یک کالای آماده ماشینی برای خرید مواد خام [به منظور تولید آن کالا] بپردازند و علاوه بر این وقت و نیروی کار خود را نیز سرمایه گذاری کنند. در نتیجه کار مفید خانگی به یک صرفه جوئی احمقانه و اتلاف وقت و نیرو تبدیل شد. با وجود اینکه اشخاص منفردی هنوز خواهان بهره برداری از زن مولد در چارچوب خانواده اند، ولی این نوع از فعالیت چیزی غیر از زیان برای جامعه به بار نمی آورد.

بدین علت است که سرپرست خوب اقتصادی [منظور نقش اقتصادی زنان است] دوران خوب قدیم تقریباً ناپدید شده است. صنعت بزرگ تولید اجناس خانگی را از ضرورت انداخته است، فعالیت روزانه خانگی زن را از بین برده، و همچنین شرایط عرصه کار زنان را در جامعه به وجود آورده است. تولید مکانیکی که به نیروی عضلانی و به مهارت در کار نیاز نداشت، امکان استخدام زنان را

در حوزه های وسیع تر کار فراهم کرد. زن به عرصه صنعت قدم گذاشت با این آرزو که درآمد خانواده را افزایش دهد و کار زنان در صنعت با توسعه صنعت مدرن به یک ضرورت تبدیل شد و با هر تکامل وسائل تولید، در عصر جدید از ارزش و اهمیت کار مردان کاسته شد. هزاران هزار نفر از کارگران به خیابان پرتاب شدند. ارتش ذخیره ای از بی چیزان تشکیل شد و مردها بیشتر و بیشتر کاهش یافتند.

زمانی بود که مزد مردان به اضافه تولیدات خانگی زنان برای تضمین موقعیت اقتصادی خانواده کافی بود. اکنون سطح مزد موجود حتی به زحمت کفاف زندگی کارگران مجرد را می دهد و کارگران متاهل ضرورتاً باید روی مزد زنان حساب کنند.

بنابراین واقعیت، زن از وابستگی اقتصادی به مرد رهائی پیدا کرد. زن شاغل صنعتی که جایگاهش در خانواده به عنوان زانده اقتصادی مرد دیگر غیرممکن می نمود بدین امر راضی شد که خود نیروئی اقتصادی است و از نظر اقتصادی دیگر به مرد وابسته نیست. ولی اکنون که او از نظر اقتصادی به مرد وابسته نبود، هیچ دلیل عاقلانه ای وجود نداشت که از نظر اجتماعی به او وابسته باشد. ولی این خود زن نبود که این عدم وابستگی اقتصادی را به وجود آورده بود، بلکه سرمایه داران بودند.

قدرت انحصار وسائل تولید به سرمایه دار اجازه می داد که فاکتورهای جدید اقتصادی را در اختیار بگیرد و امتیازهای ویژه ای را در عرصه فعالیت تولیدی بدست آورد. زن رهائی یافته از سلطه اقتصادی مرد به نیروی اقتصادی سرمایه داری وابسته می شود و از بردگی مرد، به بردگی کارفرما درمی آید. او تنها آقا و اربابش را عوض کرده بود. تا اینجا زن در این تعویض برنده بود. او دیگر از نظر اقتصادی ارزش کمتری از مرد نداشت و زیر دست او نبود، بلکه همسان او بود. ولی سرمایه دار تنها به این راضی نبود که از نیروی کار زنان بهره کشی کند، بلکه با استفاده از وجود زنان نیروی کار مردانه را نیز به شکل کاملاً اساسی استثمار نمود.

کار زنان از ابتدا در سطح پائین تری از کار مردان قرار گرفت. مزد مرد از ابتدا بر این پایه حساب شده بود که بتواند نیازمندیهای تمام خانواده را تأمین کند، ولی مزد زن برای برآوردن نیازمندیهای فقط یک نفر در نظر گرفته شد، با این احتساب که زنان علاوه بر کار در کارخانه، در خانه نیز کارهایی خواهند کرد و درآمدی خواهند داشت. این به دور از واقعیت بود، که تولیدات خانگی زنان که با ابزار ابتدائی تولید شده بود و خود بخش ناچیزی از کار متوسط کل جامعه را دربر می گرفت، با صنایع بزرگ مقایسه شود. تولیداتی که زنان در خانه و با ابزار ابتدائی انجام می

رسد با محور سیستم تولید سرمایه داری از میان خواهد رفت.

سرمایه دار در عرصه رقابت نباید عقب بماند و باید تلاش کند که فاصله بین هزینه تولید و قیمت فروش کالاهای خود را هرچه زیاد تر نماید. بنابراین او می کوشد که کالاهای خود را هرچه ارزان تر تولید کند و هرچه گران تر بفروشد. نتیجتاً تمام سعی سرمایه دار در این است که ساعات کار را بی اندازه طولانی نماید و کارگران را نیز با مزد تا حد امکان ناچیز و مسخره قانع کند. این تلاش سرمایه داران درست در جهت مقابل خواستهای کارگران زن قرار می گیرد که به درستی در مورد کارگران مرد نیز صادق است. بنابراین هیچ گونه تضادی بین خواستهای زنان و مردان کارگر وجود ندارد و آنچه واقعاً باقی می ماند تضادی آشتی ناپذیر بین کار و سرمایه است.

ممنوعیت کار زنان با زیربنای اقتصاد کنونی ناسازگار است، زیرا که سرمایه داران و مردان نمی توانند از کار زنان چشم پوشند. سرمایه داران باید موقعیت خود را در بازار رقابت حفظ کنند و مردان برای تشکیل خانواده باید روی کار زنان حساب کنند. اگر بخواهیم از طریق راه های قانونی حق کار زنان را از بین ببریم، در آن صورت نیز وضع مزد مردان بهتر نخواهد شد. سرمایه داران نبود

دادند، که خود بخش ناچیزی از کار متوسط کل جامعه را دربر می گرفت، قابل مقایسه با صنایع بزرگ نبود. توانائی کاری زنان نیز کمتر از مردان ارزیابی شد و در نتیجه مزد کمتری برای آنان در نظر گرفته شد و به دنبال این مزد ارزان، این وضع هم وجود داشت که اصولاً زنان نیازهای کمتری از مردان دارند. چیزی که کاملاً نیروی کار زنانه را برای سرمایه داران پر سود و با منفعت می ساخت، تنها ارزان بودن آن نبود، بلکه فرمانبری بیشتر زنان نیز بود.

سرمایه داران از دو جهت سود بردند، نخست اینکه مزد زنان را تا حد امکان ارزان پایه گذاری کردند و دوم اینکه از طریق رقابت، مزد مردان را نیز کاهش دادند. به همین شکل کار کودکان را ایجاد نمودند، که در مقابل آن مزد زنان را کاهش دهند و به وسیله کار ماشین به شکل کلی نیروی کار انسانی را کاهش دادند. سیستم سرمایه داری به تنهایی باعث آن است که گرایش طبیعی کار زنان نتایج معکوس داشته باشد، بدین شکل که بجای تأثیرگذاری بر کوتاه شدن ساعات کار در جهت طولانی شدن آن قرار گیرد، از طرف دیگر مرادف با ازدیاد ثروت جامعه، یعنی رفاه تک تک افراد جامعه نبوده، بلکه در جهت ازدیاد سود سرمایه داران و همزمان در جهت فقر وسیع توده ای قرار گیرد. این نتایج فاجعه آمیز کار زنان که بسیار دردناک به نظر می

زنان ابراز می‌داریم - از آنجائیکه نمی‌خواهیم مسائل خود را از مسئله عمومی کارگران جدا سازیم خواهش‌های خاصی را نیز فرموله نخواهیم کرد - ما هیچ امنیتی نمی‌خواهیم، به جز آنی که کار به شکل کلی در مقابل سرمایه طلب می‌کند.

ما تنها یک مورد استثنائی، آن هم زنان باردار را مجاز می‌دانیم که مورد توجه قرار گیرند، زیرا موقعیت آنان قانون تأمین اجتماعی ویژه‌ای را طلب میکند که مسئله مورد توجه زنان در حال حاضر و نیز نسل‌های آینده خواهد بود. ما هرگز نه مسئله‌ای به اسم مسئله خاص زنان و نه مسئله‌ای به اسم مسئله خاص زنان کارگر می‌شناسیم. ما آزادی کامل خود را خواهانیم، نه حق آزادی انتخاب شغل و حق آموزش برابر با مردان - اگرچه هر دو خواسته طبیعی و عادلانه‌اند - و نه خواستار حقوق سیاسی هستیم. کشورهای که در آنها به اصطلاح حق انتخابات عمومی، آزاد و مستقیم، وجود دارد به ما نشان می‌دهند که چقدر ارزش واقعی این موضوع ناچیز است. حق رأی بدون استقلال اقتصادی مزیتی نیست و کمابیش تغییری است که راه به جایی نمی‌برد. اگرهائی اجتماعی به حقوق سیاسی وابسته باشد، در این صورت باید بگوئیم که در کشورهای که حق آزادی انتخابات وجود دارد

نیروی کار ارزان زنان را خیلی سریع از طریق استفاده از ماشینهای پیشرفته جبران خواهند نمود و در زمانی کوتاه همه چیز دوباره به شکل اول درخواهد آمد.

بعد از به کارگیری وسیع نیروی کار، که نتیجه آن برای کارگران مفید بود، دیده شد که سرمایه داران با کمک دستگاه‌های پیشرفته ماشینی دستاوردهای کارگران را نابود کردند.

اگر کار زنان را به دلیل رشد رقابت ممنوع و یا محدود کنیم، در این صورت از بین بردن ماشین و برقراری دوباره حقوق صنفی قرون وسطائی که در آن عده کارگران پیشه ور تعیین می‌شد، منطقی خواهد بود.

صرف نظر از دلایل اقتصادی، قبل از هر چیز دلایل اصولی نیز در ناسازگاری با ممنوعیت حق کار زنان قرار می‌گیرد. همچنین از زاویه اصول نیز زنان باید هوشیار باشند که به ضد هرگونه تلاشی که ممنوعیت حق کار زنان را به دنبال دارد اعتراض کنند و این اعتراض را به فعالانه‌ترین و محقانه‌ترین مقاومت تبدیل نمایند، زیرا آنان می‌دانند که برابری اجتماعی و سیاسی شان با مردان تنها و تنها به استقلال اقتصادیشان وابسته است و این چیزی است که موقعیت کاری آنان را به غیر از خانواده در جامعه نیز ممکن می‌سازد.

از دیدگاه اصولی، ما زنان، روشن و آشکار اعتراض خود را با محدود کردن حق کار

شده اند که در یک کلام بیانگر درک روشنی از موقعیت اقتصادی است.

اکنون زنان در زیر پرچم سوسیالیسم قرار دارند و در زیر این پرچم باقی خواهند ماند و برای به رسمیت شناخته شدن خود به عنوان انسانهای برابر مبارزه خواهند نمود.

زنان در حالی که دست در دست، همراه با حزب کارگران سوسیالیست به پیش می روند، آماده اند در تمام مشکلات و فداکاریها نیز سهم باشند، ولی همچنان مصمم اند که محقانه بعد از پیروزی به تمام حقوق حقه خود دست یابند. آنان در زمینه فداکاری و انجام وظیفه و نیز احقاق حق نمی خواهند بیشتر یا کمتر از رفقای رزمنده که تحت شرایط برابر در صف مبارزان پذیرفته شده اند، باشند.

(بعد از اینکه شهروند اولینگ Aveling این مطالب را به انگلیسی و فرانسوی ترجمه کرد، کف زندهای ممتد.)

این ترجمه از روی متن اصلی آلمانی سخنرانی کلارا ستکین Clara Zetkin به نام «برای آزادی زن Für die Befreiung der Frau!» در «کنگره بین المللی کارگران در پاریس ژوئیه ۱۸۸۹ Rede auf dem Internationalen Arbeiterkongreß zu Paris (19.

نبايد مشکلات اجتماعی وجود داشته باشد * .
رهائی زنان همچون رهائی همه انسانها تنها با رهائی کار از سرمایه زاده می شود. تنها در جامعه سوسیالیستی است که زنان و کارگران به حقوق کامل خود خواهند رسید.

با ملاحظه این واقعیت، آنچه برای زنانی که آرزوی رهائی برایشان حیاتی است، باقی می ماند، این است که به حزب کارگران سوسیالیست به پیوندند، زیرا این تنها جریانی است که در جهت رهائی کارگر تلاش می کند.

بدون کمک مردان و بعضاً برخلاف خواست آنان، زنان به هر حال زیر پرچم سوسیالیسم قرار گرفته اند و باید حتی به این مسئله اعتراف کنیم که در موارد خاصی برخلاف نظر خود به سوی آن گرایش کشیده

* کلارا ستکین در نوشته های بعدی خود و در فعالیتهای حزبی در سالهای پس از این سخنرانی تا پایان زندگیش، هم روی حق رأی زنان و هم دیگر حقوق سیاسی زنان تأکید داشت، ضمن آنکه جنبش زنان را از جنبش کارگری و سوسیالیستی جدا نمی کرد. در اینجا به نظر می رسد او دچار گونه ای یکجانبه نگری در رابطه بین سیاست و اقتصاد و مسائل اجتماعی شده و تا حدی به «بی اعتنائی به سیاست» غلتیده است. حزب سوسیال - دموکرات آلمان از سال ۱۸۹۱ به صراحت حق رأی زنان را در برنامه خود قرار داد (برنامه ارفورت)؛ همچنین انترناسیونال دوم در سال ۱۹۰۷ حق رأی زنان را تصویب کرد، کلارا ستکین عضو فعال در این دو نهاد بود. (یادداشت ویراستاران آدرخش)

(Juli 1889) « و از منبع

www.marxists.org انجام شد.

۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۵، ۲۱ مه ۲۰۰۶

آزاده پورآذر

به گزارش خبرنگار ایلنا در کرمان، و بر اساس گزارش اولیه از این حادثه تاکنون ۳ نفر کشته، ۴ نفر زخمی و ۶ نفر دچار گاز گرفتگی شده‌اند. «محمدرضا صادقی» ۳۴ ساله و متاهل، «سین محمدی» ۲۷ ساله و مجرد، «حسین اسلامی» ۳۴ ساله و متاهل، کارگران قربانی انفجار معدن می باشند. در این معدن تعداد 350 نفر کارگر در هر شیفت کاری مشغول به کارند. فرماندار کوهبنان درباره علت انفجار گفت: چگونگی بروز حادثه توسط مسئولین ذیربط در حال پی گیری است و علت اصلی بروز حادثه به اطلاع خواهد رسید.



کارگران روی خط حادثه کار:

باز هم اهمال کاری و عدم امنیت جانی

در تاریخ 92/12/1 بر اثر انفجار معدن "چشمه پودنه" بخش "طغرل جرد" شهرستان کوهبنان در کرمان 3 کارگر کشته و 10 نفر مصدوم شدند. این حادثه تلخ در ساعت 11 ظهر بر اثر انباشته شدن و انفجار گاز در تونل معدن چشمه پودنه و هنگامی که کارگران مشغول کار بودند، روی داد.

در حالی که حوادث پی در پی کار بویژه در ماههای اخیر مراکز کارگری را تبدیل به قربانگاه کارگران نموده و خانواده های داغدار به سوگ سرپرستان نان آور خویش نشسته اند، مسئولان دولتی دست در دست کارفرمایان سودجوی خصوصی و دولتی، با کاغذ بازی و مثنی گزارش های سراپا دروغ، بدون پیشیزی ارزش، حیات و امنیت حرفه ای طبقه کارگر ایران را بازیچه مطامع خود قرار داده و "پی گیری" آنها صرفاً در حد توجیه علل این حوادث مرگبار و به بایگانی سپردن این پرونده ها خلاصه می شود. نمونه اخیر این شیوه

برخورد به حوادث کار پرونده آتش سوزی تولیدی پوشاک خیابان جمهوری و گزارشات ضد و نقیض مسئولان رژیم است که مرگ دلخراش دو کارگر زن تولیدی را "خواست و مشیت الهی" قلمداد نمودند. این در حالی است که کارگران ایران که با سخت ترین شرایط کار و دستمزد حداقلی که در بسیاری موارد ماه ها نیز به تعویق می افتد، در محرومیت کامل از هرگونه حقوق برسمیت شناخته شده بسر برده و با بیشترین تعداد حوادث کار منجر به مرگ و نقص عضو، به هیچ مرجع و نهاد مسئول و ناظر بر این شرایط دسترسی ندارند و مرگ در سکوت و پیکری مثله شده تنها دستاوردی است که کارفرمایان و سرمایه داران سودجو در قبال سالها کار مشقت بار به آنان ارزانی می دارند.

در گزارشی که پس از حادثه مرگبار معدن "چشمه پودنه" انعکاس یافت، سخنان صریح نماینده کارگران پرده از وضعیت اسفبار محیط کار کارگران معدن، برداشت و بی اعتنائی مسئولین نسبت به هشدارهای کارگران مبنی بر خطرناک بودن شرایط کار را از ماه ها قبل از انفجار برملا نمود: "نماینده کارگران معدن «چشمه پودنه» که بر اثر حادثه انفجار روز پنجشنبه ۳ تن از همکارانش را از دست داده است، می گوید که کارگاه محل حادثه فاقد امکانات ایمنی از جمله دستگاه مناسب

«گازسنجی» برای اعلام خطر به کارگران بوده است."

«مهدی همتی» نماینده کارگران دو روز پس از وقوع این حادثه به خبرنگار ایلنا گفت: به دلیل فقدان «امکانات نجات» مناسب با این حادثه، گروه نجات یکی از معادن مجاور یک ساعت پس از انفجار خود را به محل حادثه رساندند.

او درباره «امکانات ایمنی» این معدن نیز گفت: در تونل محل حادثه دستگاه تهویه هوای مرکزی وجود نداشته است و کارگران با دستگاه مکنده دستی گاز را تخلیه می کنند.

نماینده کارگران این معدن افزود: دستگاه گازسنج که باید میزان گازهای قابل انفجار در تونل را مشخص کند، به دلیل کهنه بودن، کارگران را از امکان خطر آگاه نکرده است.

همتی درباره سایر امکانات نجات در این معدن گفت: معدن چشمه پودنه در مجموع یک دستگاه آمبولانس دارد که اکنون خراب است. همچنین لوکوموتیوی به نام «بیماربر» در تونل ها وجود دارد که کار نمیکند.

نماینده کارگران با اشاره به پی گیری هایی که برای تعمیر دستگاه اسپلاتور (اکسیژن ساز) انجام داده، گفت: سالهاست که به عنوان نماینده کارگران با مراجعات مکرر به هر

به گزارش ایلنا به نقل از سازمان آتش نشانی شهرستان شهریار، این حادثه بامداد (۶ اسفند ماه) زمانی رخ داد که یک کارگر ۳۵ ساله مشغول تعمیر نوار نقاله انتقال ماسه بود که ناگهان بر اثر ریزش بخشی از دیواره معدن در زیر انبوه ماسه دفن شد.

بر اساس این گزارش، جسد این کارگر پس از چند ساعت عملیات توسط امدادگران کشف و به نیروی انتظامی حاضر در محل تحویل داده شد.

گفتنی است پیش از این، حادثه مشابه دیگری در آذر ماه سال جاری در یکی دیگر از معادن شن و ماسه (رضی آباد نوین) در جاده شهریار رخ داد که باعث کشته شدن یکی از کارگران شد. جسد ابراهیم شفیعی، این کارگر ۳۰ ساله، که در حین کار با یک دستگاه بیل مکانیکی در زیر خروارها خاک دفن شده بود بعد از عملیات یازده روزه امدادگران کشف شد.

پیش از آن نیز در تاریخ 92/11/28 وقوع انفجار در کارخانه کیان تایر منجر به کشته شدن دو کارگر و مصدومیت یک تن دیگر گردید. این حادثه ساعت ۲۱ یکشنبه شب زمانی رخ داد که کارگران مشغول تخلیه سوخت از مخزن بودند.

رئیس نهاد کارگری کیان تایر نیز در تشریح جزئیات خبر گفت: در پی سرمای هوا و

مسئولی که تصور کنم می‌تواند در این خصوص کاری انجام دهد به دنبال تعمیر این دستگاه‌ها هستم اما کسی ما را جدی نمی‌گیرد و به حرفمان گوش نمی‌دهد.

مهدی همتی به کشته شدن کارگر دیگری به نام «حسین زمانی» در مردادماه سال جاری در همین معدن اشاره کرد و گفت: مسئولان پیش از وقوع حادثه به هشدارهای ما گوش نمی‌دهند و پس از کشته شدن همکارانمان تیم‌های علت‌یابی تشکیل می‌دهند.

نماینده کارگران معدن چشمه پودنه با بیان اینکه «ما نه فقط امنیت شغلی، که امنیت جانی هم نداریم» تاکید کرد: «هر بار که درباره کار نکردن دستگاه‌های تهویه هوا در عمق ۲۵۰۰ متری زمین اعتراض می‌کردیم ما را به اخراج تهدید می‌کردند.»

در حالی که این حوادث کماکان تداوم یافته و مسئولان ذی ربط با شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت و وظایف خویش، از دخالت و نظارت نمایندگان و تشکل‌های مستقل کارگری در مراکز کار به شدت جلوگیری می‌کنند، حادثه کار، کارگر دیگری را به کام می‌کشد: در تاریخ 92/12/6 یک کارگر شاغل در معدن شن و ماسه در شهرستان شهریار، در حین تعمیر نوار نقاله ماسه کشته شد.

یک سبد کالای بنجل به قیمت

تحقیر و تمسخر توده های مردم

شیده رخ فروز

10 کیلو گرم برنج هندی (آلوده)، دو بسته پنیر 400 گرمی، 24 عدد تخم مرغ بسته بندی شده، دو بطری 810 گرمی روغن مایع و دو قطعه مرغ منجمد (برزیلی) تقریباً چهار کیلوگرمی (در تابلوی نصب شده در مراکز توزیع ذکر شده که کسری یا مازاد وزن مرغ بنا بر هر کیلو مرغ 6500 تومان محاسبه خواهد شد)، این است محتوای سبد کالای رایانه ای دولت روحانی! این تمامی آن سیاستی بود که رژیم به نام «سبد کالا» در ماه های پایانی سال عرضه نمود. توزیع سبد کالای 80 هزار تومانی، با ساعت ها انتظار در صف های طویل و در سرمای زیر صفر، به تحقیرآمیزترین شیوه ها آغاز گردید.

کمبود گاز به این کارخانه دستور داده شده بود که به جای گاز مایع از مازوت استفاده شود.

رئیس شورای اسلامی کار کیان تایر افزود: بنا به درخواست کارخانه، قرار بود ۵۰۰ هزار لیتر سوخت مازوت توسط وزارت نفت در پنج نوبت به کیان تایر داده شود اما در آخرین نوبت به دلیل وجود مشکلاتی در ترکیب سوخت، کارگران مجبور به تخلیه تمامی سوخت داخل مخزن شدند که در لحظات اولیه این عملیات، با وقوع انفجار دو کارگر کشته و یک کارگر دیگر مصدوم شد.

سرمایه داران و کارفرمایان حاکم در هر آنچه که به شرایط کار و معیشت کارگران ارتباط دارد، در هزینه ها صرفه جویی می نمایند، سودپرستی آنان حد و مرزی باقی نمی گذارد که به سرما و گرما، عدم رعایت استانداردها و ایمنی محیط کار، بهداشت و تغذیه و شرایط اسفبار محیط کاری کارگران، کمترین اعتنایی صورت گیرد حتی اگر جان کارگر وثیقه تحقق این هدف اصلی جامعه سرمایه داری باشد.



صف توزیع سبد کالا در محله بهاران تهران

تازده تاکنون «تدبیر» سبد کالای 80 هزار تومانی و توزیع آن در بهمن ماه، چیزی جز به بازی گرفتن «امید» توده های محروم نبوده است.

یکی از پیامدهای توزیع سبد کالای «بنجل» کشته شدن 2 تن در صف های دریافت آن بود. دامنه اعتراضات و انتقادات نسبت به این ترفند، به رقبای دولت روحانی فرصت داد تا به این بهانه در درون مجلس با عناوینی چون «یک سبد دردرس» و «سبد کالای ارزانی که برای دولت گران تمام شد»، به تسویه حساب با این دولت بپردازند. رئیس جمهور با عذرخواهی از مردم، به مخالفان جناحی واکنش نشان داد. در

دولت ماه ها قبل از توزیع «سبد کالا»، با ترفندهایی عملاً بخش وسیعی از کارگران و آسیب پذیرترین اقشار جامعه را از شمول این طرح کنار نهاد. یعنی مشمولان 17 میلیون نفری «سبد کالا» را به حدود 4 میلیون نفر کاهش داد. این در حالی است که هنوز تعیین حداقل مزد میلیونها کارگر در هاله ای از ابهام قرار دارد. بخش وسیعی از کارگران به خاطر تأخیر دریافت ماه ها حقوق و مزایای خود، نانی در سفره ندارند. آنان سرگردان در پیچ و خم مناسبات خشک اداری و کاغذبازی های مسئولان اند. آنان یا در اعتصابند (پلی اکریل، چادرملو، پتروشیمی ...) و یا تحت بگیر و ببند حکومت قرار دارند. گرانی نیز چهار نعل می

این میان به وضعیت دشوار زندگی توده های مردم - چه آنان که حذف شدند (واجد شرایط تشخیص داده نشدند) و چه آنان که با هزار مشقت در صف این سبد «بنجل» کالا ایستادند - ذره ای اعتنا نشد. زندگی توده های مردم همچنان ملعبه دست سیاست بازان سودپرست و فاسد رژیم است.

"... در مرحله بعد سرپرستان خانوار که اکثر آنان را افراد بالای 50 سال تشکیل می دهند در قسمت بیرونی فروشگاه باید در صف هایی که حدود 300 الی 400 نفر در آن ایستاده اند در سرمای شدید منتظر دریافت سبد کالایی خود باشند." (آفتاب 92/11/14)

«در فروشگاه های شهروند، سپه و اتکا هر برندی که زیادتر از همه موجود بود به متقاضیان داده می شد اغلب هم برندهایی ناشناخته بوده که نتوانسته در فروشگاه مشتری برای خود پیدا کند. ... گروهی از سرپرستان خانوار از صبح دیروز مقابل معاونت بازرگانی داخلی وزارت صنعت تجمع کردند تا نارضایتی خود را از قرار نداشتن نام خود در فهرست دریافت کنندگان سبد کالا اعلام کنند. فاطمه، زن 45 ساله ای که همسرش کارگر "کارواش" شرکت واحد است می گوید شوهرش ماهانه 600 هزار تومان حقوق می گیرد اما امروز وقتی برای دریافت سبد کالا مراجعه کرده متوجه شده است که چون حقوق شوهرش بیشتر

از 500 هزار تومان است نمی تواند سبد کالا دریافت کند. ... مریم 37 ساله حدود یک ساعت در صف ایستاده است تا سبد کالایی دریافت کند. او می گوید ارزشش را ندارد که این همه وقتش را تلف کند و این مقدار مواد غذایی فقط دو هفته تأمین خوراک زندگی خانواده اش را می کند. مرد میانسالی که با فرزند خردسالش برای دریافت سبد کالایی آمده است این شکل ارایه مواد خوراکی را توهین به مردم می داند ... در حالی که مراجعه کنندگان ساعتی طولانی مقابل در انبار فروشگاه در دمای منفی پنج درجه زیر بارش برف ایستاده بودند و در نهایت با برخورد ناشایست متصدیان مواجه می شدند» (شرق 92/11/14)

وضعیت اسفبار مردمی که بدین شیوه به صف دریافت سبد کالا کشانده شده بودند، سوژه داغی بود که رقبای حکومتی فرصت بهره برداری به سود باند خود را به بهانه دلسوزی برای مردم غنیمت شمردند. همان مردمی که همه جناح های حکومتی در تحمیل چنین شرایط ضد انسانی، سرکوب و خفه ساختن خواست ها و اعتراضاتشان فعالانه شراکت دارند:

«قبل از توزیع سبد کالا در صحن علنی تذکر دادم که این روش توزیع درست نیست و گفتم این روش گداپروری است، الان هم تاکید می کنم که بی سوادها هم روش توزیع دهه شصت را برای دهه 90 انتخاب نمی کنند تا چه برسد

به مدعیان باسوادی ... اگر حامد کرزای هم می خواست در افغانستان چنین سبدی را توزیع کند، موفق تر از این عمل می کرد.» (92/11/17 آفتاب) «اخباری از سراسر ایران به ما می رسد اخبار خوبی نیست و کارگر روستایی که به نان شب خود محتاج است نمی تواند ثبت نام کند و مشمول سبد کالا نیست. ... در کشور حدود سه میلیون کارگر فصلی و بیکار داریم که با وجود وضعیت بد اقتصادی به آنها سبد تعلق نگرفته است. ... سبد کالا تنها به کارگران شناسنامه دار تعلق می گیرد، این در حالی است که بسیاری از کارگران ما در شهرستان ها و روستاها به صورت آزاد مشغول هستند و شناسنامه خاصی هم ندارند و اغلب از وضعیت مالی بدتری نسبت به کارگران شناسنامه دار برخوردارند. ... چگونه است که یک نماینده مجلس با حقوق بالای 500 هزار تومان، سبد کالا می گیرد، اما آن روستایی که هیچ حقوقی ندارد، شامل این طرح نیست. ... در مورد سلامت برنج های هندی عرضه شده در سبد کالا، ما نمی دانیم در سبد کالا از چه نوع برنجی استفاده شده ولی با توجه به اینکه دولت عرضه کننده سبد کالا است، اشکالی در این زمینه وجود نخواهد داشت.» (اعتراضات نمایندگان- شرق همانجا)

از آنجا که حضرات به راحتی و به وفور مرغوب ترین برنج را در سفره خویش میل می فرمایند کاملاً طبیعی است که نمی دانند اکثریت

مردم مجبور به مصرف چه نوع برنجی آن هم به میزان ناچیز می باشند، اما این مانع نمی گردد که توزیع و مصرف برنج هندی نامرغوب و آلوده به سموم را (که کارشناسان بهداشت بارها این موضوع را اعلام و مصرف برنج هندی را بویژه برای کودکان خطرناک توصیف نموده اند) برای مردم توسط دولت بلااشکال بدانند.

جناح طرفدار دولت نیز در دفاع از عملکرد دولت با دستاویز قرار دادن «خلقیات» و تمسخر مردم، به مقابله با مخالفان پرداخت: «عذر خواهی رئیس جمهور از مردم بابت کاستی های توزیع سبد کالا اگر چه امری کم سابقه در جمهوری اسلامی است ولی یادآور ضرب المثل "پول بده کالا بده دو غاز و نیم بالا بده" هم است. به نظر می رسد نحوه توزیع کالا ایراد اساسی نداشته و همچنان که یارانه ها به حساب ریخته می شود و مردم به تدریج می گیرند و مشکلی هم بروز نمی کند، کالاهای اساسی نیز به همان روش توزیع می شوند و تعداد مکان های توزیع نیز آنقدر گسترده است که برای همه امکان دسترسی به مراکز توزیع وجود دارد ولی همان طور که در ابتدای توزیع یارانه ها مردم نیمه شب پای خودپردازها می رفتند و صف می کشیدند، برای دریافت کالا نیز همان اشتباه را مرتکب می شوند.» (شرق-)

(92/11/26)

(پروتئین حیوانی) را از سبذ حذف و ماکارونی را جایگزین آن کرده اند. این امر با توجه به اینکه مدتهاست به دلیل ناتوانی مردم در تهیه گوشت و برنج و مواد مغذی، مصرف ماکارونی با سویا و سبزیجات، جای سایر اقلام و پروتئین های حیوانی را در سفره محقر خانوارها گرفته است، از سر و ته زدن «سبذ کالا» و بی کیفیت تر کردن آن است.

نویسنده طرفدار دولت در ادامه همان مطالب تحت عنوان «خلفیات ما ایرانی ها» ادامه می دهد: «شما اگر برای خرید نان هم بروید گاهی مدتی باید در صف معطل بمانید. در فروشگاه های بزرگ با وجود صندوق های عدیده برای دریافت وجه باز هم شاهد صف های طولانی هستیم. ولی این دلیل نمی شود که اگر برای گرفتن کالای رایگان دقایقی بیشتر در صف معطل ماندیم، این چنین هیاهویی به پا کنیم.» (شرق- همانجا)

این قلم بدستان وابسته که مسبب مصائب کنونی جامعه را «خلفیات» مردم و اراجیفی از این دست معرفی می کنند، یقیناً تا به حال با بسته بودن نانوايي محله خود روبرو نبوده اند و در پاسخ دلیل عدم پخت نان، نبود آرد یا تمام شدن سهمیه آرد نانوايي را نشنیده اند، تا با این واقعیت مواجه شوند که مردم در نگرانی تهیه حتی لقمه ای نان بسر می برند. اینان روشن نمی سازند که اگر مسئولان نالایق حاکم سیاست

حضرات سینه چاک دولت با منت گذاری بر سر مردم و با ذکر ضرب المثلی این چینی فراموش کرده اند بگویند این «پول بده» و «کالا بده» از چه منبعی تأمین شده است؟ آنان به عمد فراموش می کنند که منشأ تمامی ثروت و نعم مادی و معنوی جامعه از قبل کار طاقت فرسا، ساعات طولانی کار و استثمار وحشیانه و بی حقوقی کامل طبقه کارگر ایران که اکثریت جامعه را تشکیل می دهد، فراهم آمده نه لطف و بخشش دولت زالوصفت سرمایه داری ایران. اتفاقاً فقر و درماندگی خانوارهای زحمتکش و کم و کاستی ها است که سال ها سیاست کمبود انواع کالا، کوپن، جیره بندی و فرهنگ «صف کشیدن» را وارد زندگی روزمره مردم کوچه و خیابان نموده، و تبدیل به سوهانی بر جسم و روح زجر کشیده آنان کرده است. این راحت ترین شیوه است که با نادیده گرفتن واقعیات موجود در مورد سبذ کالای کذایی، که نه شامل همه آسیب پذیران، بلکه تنها شامل بخش کوچکی از مردم شده است قضاوتی این چنین کرد. این سبذ کالاهای بی کیفیت، روزانه در مراکز توزیع محدود، به عده کمی می رسد و با تمام شدن آن، بسیاری از کسانی که در صف می مانند دست خالی برگردند. می بینیم که حکومتیان دست آخر با بی شرمی مشکلات را به گردن مردم می اندازند. اخیراً حتی به تعویض اجناس تعیین شده «سبذ کالا» پرداخته اند، تخم مرغ

تهیه و توزیع مایحتاج مردم، مثلاً همین نان را به گونه ای پیش می بردند که مردم می توانستند روزانه نان تازه و مرغوب با قیمت مناسب به وفور در فروشگاه ها و نانواپی ها تهیه کنند (مانند بسیاری از کشورها)، آن وقت «خلفیات» مردم نه آن گونه بود که بتوان آن را مورد تمسخر و نکوهش قرار داد و چرندیاتی از آن نوع درباره این خلفیات گفت که اکنون توسط نویسندگان وابسته به حکومت گفته می شود. خلفیات مردم از آسمان به زمین نمی آیند یا از کشورهای دیگر وارد نمی شوند، بلکه نتیجه شرایط زندگی واقعی مردم خود کشور اند. اما این حضرات در دفاع از موجودیت سرمایه داران و زمینداران حاکم و توجیه سیاست های فریبکارانه رژیم، سنگ پای قزوین را از رو برده اند:

«علی مطهری افزود: ما مردم خود را می شناسیم پس باید دولت در نحوه توزیع سبد کالا تدبیری را اتخاذ می کرد که منجر به صف های طولانی نمی شد. به نظرم دولت مقداری بی تجربگی کرد و این کارش به خوبی انجام نشد... در پاسخ به این پرسش که با توجه به تدبیر دولت در اطلاع مردم مبنی بر قرار گرفتن نامشان در لیست افراد دریافت کننده سبد کالا دلیل حضور برخی از مردم در صف ها که اسم شان در لیست نبوده است گفت: ما مردم خود را می شناسیم اگر الان بگوییم که فلان جا جارو توزیع می شود همه می آیند و صف می

بندند. مطهری با بیان اینکه ما همه فرهنگ مردم را می دانیم. ... یک سال در دولت مهندس موسوی در عید قربان اعلام شد که گوسفند در مکانی خاص ارزان تر توزیع می شود. بعد از این اعلام صف های طولانی تشکیل شد و خیلی جاها کار به چاقوکشی کشید و مشکلاتی را درست کرد.» (92/11/17- آفتاب) این نماینده مجلس رژیم که از شناخت و فرهنگ مردم دم می زند و آن ها را با چاقوکشان هم کاسه می کند، می بایست از فرهنگ منحن و مسلطی سخن می گفت که 35 سال توسط جمهوری اسلامی با سرکوب و ارباب توده ها و به مدد تمامی جانیان، چماقداران، چاقوکشان و قداره بندان ریز و درشتی حمایت و ساخته شد که از دوران «طلائی» امام شان تاکنون را دربرمی گیرد. از فرهنگی که منادیان آن امثال خامنه ای، رفسنجانی، خلخالی، جنتی، مرتضوی ... و نهادهایی نظیر سپاه، انصار حزب الله، اطلاعات، حراست ... آن را رسماً ترویج می کنند. این نه فرهنگ مردم، بلکه فرهنگ مطلوب حاکمان است. نه توزیع «سبد کالا» و نه هرگونه وصله پینه بر پیکر پوسیده حکومت دینی، تغییری در شرایط فلاکت بار کنونی به بار نخواهد آورد. تغییر واقعی و ریشه ای را کارگران و محرومانی به وجود می آورند که با صفوفی متشکل و رزمنده، آگاهانه و مصمم به ضد حکومت دینی به پا خیزند.



آتش سوزی دلخراش خیابان جمهوری: مشیت الهی؟ نقص فنی؟ یا ... ؟

شیده رخ فروز

29 دی ماه، ساختمان 5 طبقه تولید پوشاک در خیابان جمهوری تهران دچار آتش سوزی شد. نسرین فروتن و آذر حق نظری 2 کارگر زحمتکش، پس از گرفتار شدن در شعله های آتش بر اثر سقوط از ساختمان به طرز دلخراشی جان باختند. این مادران هر دو نان آور خانواده های خود بودند، یکی دارای فرزندی معلول و دیگری آرزوهای زیادی برای تأمین آینده دختر و پسرش در سر داشت. زنان زحمتکشی که حتی روز تعطیل خود را نیز با اضافه کاری در کارگاه محل کارشان سپری می نمودند، اما مانند تمامی کارگران حادثه دیده در مراکز کارگری، سودورزی

کارفرمایان و اهمال کاری نهادهای مسئول، مرگی تلخ را برایشان رقم زد.

در اولین گزارش ها از صحنه حادثه شاهدان عینی بر کوتاهی نیروهای آتش نشانی در عملیات نجات تصریح کردند. «هنگام ورود نیروهای آتش نشانی به محل حادثه متوجه شدیم که نیروهای اعزامی تشک همراه خود نیاورده بودند، صمن اینکه نردبانی که به همراه داشتند، نردبان کوتاهی بود.» (92/11/1 آفتاب) پس از آن مسئولان به توجیه قصور خویش و اظهارات عجیب دست زدند تا عمق فاجعه را پرده پوشی و گریبان خود را خلاص سازند. معاون خدمات شهری شهرداری تهران کشته شدن دو زن کارگر در آتش سوزی خیابان جمهوری را خواست و «مشیت الهی» دانست و گفت: «در یک میلیونوم حوادث پیش می آید که نقص فنی رخ بدهد. ... تنها دلیل سقوط این دو خانم، ترس

بیش از حد آنها بوده، زیرا چنین استنباط کرده اند که آتش به این اتاق هم سرایت می کند یا آتش نشانی نمی تواند اینها را نجات بدهد. ... تجهیزات آتش نشانی همه آلمانی هستند و پیشرفته ترین خودروها و ماشین ها را از برندهای مطرح اروپا در اختیار داریم. این طور نیست که دستگاه های ما قدیمی باشد یا ایراد داشته باشد.» (92/11/2 آفتاب) پیشتر در توجیه وقوع حوادث ناگواری که به قربانی شدن بسیاری از انسان های بیگناه منجر می گردید، بارها و بارها سران و مسئولان جمهوری اسلامی با «امتحان الهی» یا «آزمایش الهی» نامیدن این وقایع، از خود رفع مسئولیت می نمودند. اکنون نیز آنها رذالت را با ترویج جهالت و اندیشه های منحط در هم آمیزند، تا قصور در نجات حادثه دیدگان را با خواست و «مشیت الهی» لاپوشانی کنند و خون این دو کارگر و حقوق بازماندگان آنان را پایمال نمایند. قانون گذارانی که بسیاری از کارگاه ها و مراکز کارگری را از شمول قانون کار خارج نموده اند، نهادهایی که کوچکترین نظارتی بر کارگاه های فاقد شرایط ایمنی ندارند، و سیستم ظالمانه ای که برای جان کارگران نره ای ارزش قائل نیست، مسئول وقوع تمامی سوانح دلخراش محیط کار می باشند. کارگران ایران تا چه زمان باید شاهد آمار تکان دهنده حوادث پی در پی محیط کار و کشتار و مثله شدن همکاران خود باشند؟ چه

نهاد مسئولی پاسخگوی خانواده های داغدار قربانیان است؟

«زنان با دستمزد کمی کار می کنند و در یک روز تعطیل دو نفر از آنان برای اداره خود کار می کنند ... اگر برای جان مردم ارزش قائل بودیم، شهرداری پس از خرید تجهیزات آتش نشانی از یک شرکت آلمانی به این شرکت اجازه بازرسی می داد و در یک کامیون داری در جنوب تهران خودروهایش را تعمیر نمی کرد.» (92/11/12 آفتاب- اتحادیه زنان کارگر)

برخلاف آسمان و ریسمان بافتن های بیشرمانه معاون خدمات شهری شهرداری تهران، که با مشیت الهی نامیدن مرگ قربانیان و تعریف و تمجید از تجهیزات و ماشین آلات آتش نشانی، سعی در تحریف حقایق حادثه دارد، ماجرا به گونه ای دیگر است: «بنا بر اسناد و مدارکی که برای اولین بار در سایت پیام نو منتشر شد، شهرداری تهران از 13 ماه قبل مطلع بود ماشین های آتش نشانی شهرداری تهران که ساخت شرکت ایویکوماگپروس آلمان است، دچار نقص فنی خواهند شد زیرا شرکت آلمانی به دلیل پرداخت نشدن مطالباتش از سرویس دهی به این ماشین ها خودداری کرده بود. در حادثه تلخ خیابان جمهوری نردبام یکی از ماشین های آتش نشانی شهرداری باز نشد و شلنگ آبرسانی آن هم با مشکل روبرو شد.

بررسی ها نشان داد که آشنا نبودن رئیس آتش نشانی تهران به فعالیت های مربوط به این حوزه و عدم تخصص کافی وی نیز می تواند یکی از علت های مهم وقوع حادثه یکشنبه سیاه جمهوری و از دست رفتن جان 2 انسان بیگناه باشد. ... در عین حال پیگیری ها نشان داد که اداره کل بازرسی وزارت کار هم در این ماجرا مقصر است و حداقل در دولت قبلی از ساختمان خیابان جمهوری که آتش سوزی در آنجا اتفاق افتاده بازرسی منظمی صورت نگرفته است.» (92/11/15- آفتاب)

اما رئیس آتش نشانی تهران مصرانه منکر هرگونه قصور و نقص تجهیزات نجات می گردد و این بار مانند یک تاجر به تبلیغ جنس مرغوب آتش نشانان و هذیان گویی های بی ربط می پردازد: «شغل آتش نشانان از جنس جهاد، عشق، امید و از خود گذشتگی است. ... جنس آتش نشانان از جنس همان افراد دفاع مقدس است.» (92/11/16 آفتاب)

«این حادثه چه بر اثر نقص فنی و چه خطای انسانی به وجود آمده باشد، باید بدانیم علت اصلی حریق عوامل دیگری بوده است که عمده آنها عدم توجه به نکات ایمنی و بی مبالاتی مالکین این مجتمع بوده است.» (همانجا)

رئیس کمیته ایمنی و مدیریت بحران شورای اسلامی شهر تهران به ذکر جزئیات دیگری از حادثه می پردازد: «در مجموع دوستان مان در شهرداری باید بازنگری در بحث تجهیزات خود

در سازمان آتش نشانی داشته باشند. اگر نقص فنی نردبان و باز نشدن آن را بپذیریم چگونه می توان شلنگ هایی که آب می دادند را توجیه کرد؟ در این حادثه آقای قناعتی در محل بودند و شلنگ هایی که از همه جای آنها آب نشت می کرد را مشاهده کردند، آیا این هم شرکت سازنده مشکل داشته است که شلنگ ها آب می دادند؟ ... در تاریخ سوم دی ماه سال جاری سرویس تایم نردبان حادثه جمهوری به پایان رسیده بوده است ... اگر مهلت سرویس تایم به پایان رسیده بوده چرا سازمان آتش نشانی در روز و محلی که سران قوا خدمت مقام معظم رهبری بودند و باید در آمادگی کامل باشند از این تجهیزات استفاده کرده است؟ ... براساس مستندات تصویری موجود در زمان بروز نقص فنی هیچ خانمی از پنجره آویزان نبوده است و در همین فاصله تقاضای ورود نردبان جدید را می کنند که در همین حین خانم حق نظری از پنجره خارج و خود را به دیواره آویزان می کند که پس از 5 دقیقه و 11 ثانیه نردبان دوم به محل حادثه می رسد ... نردبان دوم پس از جا به جایی آمبولانس و نردبان قبلی در حال تعادل است که این فرآیند 20 ثانیه طول می کشد و در فاصله رسیدن نردبان ایستگاه 18 چهار دقیقه فرصت داشتند تا جانمایی خودروها را مشخص کنند تا خودرو نردبان ایستگاه 18 زمان بیشتری از دست ندهد و این 20 ثانیه حائز اهمیت بود که در این مدت آویزان ماندن خانم

حق نظری 2 دقیقه و 28 ثانیه طول می کشد و سقوط نیز به دلیل تخریب قرنیز نصب شده در زیر پای این فرد صورت می گیرد ... بیشترین چالش در حال حاضر روی سازمان آتش نشانی بروز نقص فنی در نردبان 32 متری است که با توجه به الکتریکی بودن آن شرایط 9 گانه ای برای آن تعریف شده که ممکن است دچار نقص فنی شود. ... شرکت فروشنده تجهیزات نردبان اوایل مرداد ماه طی مکاتبه ای با عوامل آتش نشانی به صورت یکطرفه و غیرقانونی قرارداد خود را کنسل و تعهدات خود را انجام نداده است.» (92/11/16- آفتاب)

در این میان پای یک شرکت ایتالیایی جعلی نیز به میان آمده و احتمال انجام معاملات تجاری مشکوک به پشت پرده حادثه آتش سوزی، اضافه می گردد: «به گزارش خبرنگار پیام نو پرونده آتش سوزی خیابان جمهوری با سخنان محمد سالاری، رئیس کمیسیون شهرسازی و معماری شورای شهر در صحن علنی این شورا وارد فاز جدیدی شد. سالاری در جلسه امروز شورای شهر از عملکرد سازمان آتش نشانی و اهمال این سازمان در تعمیر و رفع مشکلات تجهیزات آتش نشانی انتقاد کرد و البته به یک نکته جدید هم اشاره کرد؛ دخالت یک شرکت ایتالیایی در قراردادهای مربوط به وارد کردن ماشین های آتش نشانی. ... وحید ممتحنی، معاون فروش شرکت آلمانی ایویکو ماگيروس در گفتگو با خبرنگار پیام نو مدعی است که

مدیرعامل آتش نشانی تهران بعد از انتصاب به این سمت در اولین نامه رسمی خود به ایویکو ماگيروس، یک شرکت ایتالیایی را به عنوان نماینده تام الاختیار آتش نشانی تهران معرفی و از ایویکو ماگيروس خواسته بود تا تمام کارها و قراردادهای مشترک خود با آتش نشانی را از طریق این شرکت ایتالیایی پیگیری کند. به گفته وحید ممتحنی با پیگیری های شرکت ایویکو ماگيروس نهایتاً مشخص می شود که این شرکت ایتالیایی وجود خارجی ندارد و تنها یک هویت جعلی است. نکته اینجا است که طبق ادعای ممتحنی آتش نشانی تهران علی رغم مشخص شدن جعلی بودن این شرکت تا پایان بر همکاری شرکت ایویکو ماگيروس با آن تاکید داشته است.»

در حالی که سازمان بازرسی شهرداری تهران در گزارش جمع بندی نهایی خود از تأثیرگذاری منفی دو مساله عدم عملیاتی شدن نردبان اول و شلوغی و ازدحام صحنه حادثه که عامل بازدارنده در استقرار نردبان دوم بوده است، نام می برد، خانواده قربانیان از جزئیات جدید حادثه خیابان جمهوری سخن می گویند. شهرداری تهران یک روز پس از حادثه در پیاده رو جلو ساختمان آتش گرفته اقدام به کاشت چهار اصله درخت بزرگسال کرده است تا صحنه را تغییر دهد: «خواهر من وقتی از بالای ساختمان 117 سقوط کرد و در پیاده رو افتاد نصف بدنش روی موزاییک های کف پیاده

اعلام می دارد که آتش نشانان تشک نجات نداشتند: «متأسفانه در این حادثه آتش نشانان همراه خودشان تشک نجات نداشته اند که این به نوعی کوتاهی محسوب می شود علاوه بر این در این گزارش اعلام شد که پله نجات آتش نشانی به دلیل اشکالات فنی باز نشده است.» (92/11/27 - آفتاب)

هدف تمامی سازمان ها و دستگاه هایی که اظهارات و گزارش هایشان ذکر شد، تنها انداختن تقصیر به گردن دیگری و سلب مسئولیت از خویش است. آنان مجموعه ای نالایق و بی مبالا اند که اگر به وظایف خود به درستی عمل می نمودند باید علاج واقعه را قبل از وقوع حوادثی این چنین ناگوار می کردند. آنان به همراه کل نظام ضد انسانی ای که در خدمتش بسر می برند، در مرگ دلخراش و نقص عضو هزاران انسان بیگناه زحمتکش، مقصر و شایسته محاکمه و مجازات اند. نهادهایی که به جای ارائه خدمات بهینه به شهروندان با پستی و وقاحت بر سر جان انسان ها وارد معاملات تجاری گردیده و با صحنه سازی و ریاکاری خون قربانیان را پایمال می سازند تا چند صباحی دیگر در پست های خود لم بدهند. ننگ و نفرت بر چنین بساط منحط و سیاه باد!

آتش سوزی خیابان جمهوری و مرگ زنان کارگر همچون هزاران پرونده قربانیان حوادث

رو قرار داشت و نصف دیگر بدنش روی باغچه کنار پیاده رو. آن روز در همین محل تنها یک درخت بزرگ وجود داشت اما یک روز پس از حادثه نیروهای شهرداری تهران چهار اصله درخت دیگر درست در همان محل سقوط کاشتند. ... تصور من این است که شهرداری تهران و آتش نشانی می خواهند بگویند ماموران آتش نشانی به دلیل وجود این درخت ها نمی توانستند در آن محل تشک نجات یا نردبان قرار دهند. ... من از روز بعد از حادثه تاکنون حدود 10 بار به محل رفته ام، هم خودم از نزدیک این درخت را دیده ام هم شاهدان عینی حادثه و همسایگان ساختمان این موضوع را تأیید می کنند که این درخت های جدید یک روز پس از آتش سوزی کاشته شده اند، عجیب تر اینکه در صورت عدم دقت و بررسی ماجرا مشخص نمی شود که این درخت ها جدید هستند. یعنی درخت بزرگسال آورده اند و در محل سقوط قربانیان کاشته اند تا این گونه القا کنند که این درخت ها از گذشته بوده است در حالی که روز حادثه این درخت ها اینجا نبوده اند.» (92/11/26 - شرق، گزارش دیگر شرق به تاریخ 92/11/27 تحت عنوان کاشت "درخت" جای "تشک نجات" جزئیات کاملتری از ماجرا را از زبان شاهدان عینی به دست می دهد.)

گزارش وزارت کشور درباره حادثه خیابان جمهوری ضمن رد نمودن گزارش شهرداری

قرچک و رامین؛ یافت آباد، شمس آباد، خاتون آباد، محمود آباد، مائده آباد، اسماعیل آباد حتی از دریافت حداقل های حقوق مصوبه شورای عالی کار نیز محروم اند. در نبود نظارت و انجام وظیفه بازرسان اداره کار (که اساساً می بایست از بین خود کارگران همان رشته حضور داشته باشند) بر شرایط کار کوره پزخانه ها و کارفرمایان متخلف و در شرایط فعلی رکود کسب و کار، این کارگران به ناچار برای تأمین معیشت خانوارهای خود، با تن دادن به کوچ سالانه و کار کردن زیر آفتاب داغ دو فصل اول سال، شرایط شاق کار در این کارگاه ها را تحمل می کنند. علاوه بر اندک بودن دستمزد حداقل، مشکلات دیگری مانند نواقص سوابق بیمه ای، عدم ایمنی و بهداشت کارگاه ها از معضلات گریبانگیر کارگران کوره پزخانه هاست. در این میان وضعیت کودکان این کارگران نیز تحت تأثیر مستقیم چنین شرایطی است. این کودکان علاوه بر کار سر کوره در کنار پدر و مادر، آینده تحصیلی مناسبی ندارند:

«به گزارش ایلنا، آن دسته از کارگران کوره پزخانه ها که در بخش "قالب زنی" مشغول به کارند در شش ماهه ابتدایی سال که به دلیل گرمای هوا شرایط برای خشک شدن خشت های قالب زده شده مساعد است، برای کار در کوره پزخانه های حاشیه های مراکز استان ها به ناچار کوچ می کنند و در شش ماهه

کار، پس از مدتی به بایگانی سپرده خواهد شد و حوادث پی در پی بازهم تکرار خواهند شد، اگر ما فعالانه خواستار پیگیری، محاکمه و مجازات عاملین این پرونده های خونین و مبارزه آگاهانه جهت ارتقاء شرایط محیط کار و زندگی خویش نباشیم



رنگ باختن حق تحصیل کودکان در مناطق کوره پزخانه

شیده رخ فروز

به جرأت می توان گفت زندگی حداقلی کارگران کوره پزخانه، مشقت بارتر از سایر بخش های کارگری است. این بخش به دلیل شرایط فصلی بودن شغلی همراه با خانوارهای خویش در محرومیت و بی حقوقی کامل بسر می برند. کارگران شاغل در کوره پزخانه های

بی توجهی آموزش و پرورش نسبت به تأسیس مدارس در این مناطق و عدم ارائه خدمات و امکانات حمایتی، در جهت بهبود وضعیت تحصیل نابسامان این کودکان، در کنار کارفرمایان سودجویی که تنها به فکر بهره کشی بیشتر از کار کارگران کوره پزخانه و خانواده های آنان (زنان و کودکان) می باشند باعث تداوم سیکل ترک تحصیل و رها کردن درس و مشق و تبدیل این کودکان به کارگر مزدی می گردد. امری که خود خانواده ها نیز از سر ناچاری مجبور به پذیرش آن در جهت بقا و تأمین معاش، هستند.

مبارزه پیگیر در جهت طرح خواست ها و بهبود شرایط غیرانسانی کارگران کوره پزخانه ها و خانوارهای آنان، به اتحاد و حمایت وسیع تمامی کارگران ایران، وابسته و نیازی میرم است.

سهم مردها در

تولید ناخالص داخلی ایران

سهراب شباهنگ بهمن 1392

(بخش دوم)

آیا بین افزایش مزد و نرخ تورم رابطه ای

وجود دارد؟

در بخش اول این نوشته که در شماره 29 خیزش منتشر شد به پاره ای از اظهار نظرهای

دوم سال به شهرستان محل سکونتشان باز می‌گردند که این مساله طبعاً موجب سرگردانی و افت تحصیلی فرزندانشان می‌شود. ...گروهی از این کارگران، فرزندان خود را در شهرستان محل سکونت شان نزد یکی از اقوام نزدیک می‌سپارند تا بعد از پایان سال تحصیلی و در فصل تابستان، برای کمک به خانواده‌شان به تهران بیایند و در کوره پزخانه‌ها مشغول به کار شوند. ... فرزندان که برای تحصیل در شهرستان محل سکونت شان می‌مانند به دلیل دوری والدینشان دچار افت تحصیلی، مشکلات اخلاقی و... می‌شوند.... کوچ سالانه کارگران کوره پزخانه‌های حواشی مراکز استان‌ها از محل سکونت شان در روستاهای محروم، در کیفیت تحصیل فرزندان این خانواده‌ها تاثیر گذار است و اکثر آنها را نسبت به درس و مدرسه دل‌سرد می‌کند. ... ظرفیت مدارس اطراف کوره پزخانه‌ها در اکثر مواقع تکمیل است و امکان ثبت نام برای این دسته از کارگران به سختی و با خواهش و التماس فراهم می‌شود.»

مدارس ابتدایی غالباً فاصله زیادی تا کوره پزخانه ها دارند و رفت و آمد برای کودکانی که باید 2 الی 3 کیلومتر برای رسیدن به مدرسه طی نمایند، عذاب آور است. تهیه سایر وسایل تحصیل کودکان مانند لباس، کفش، کیف و لوازم التحریر، با توجه به افزایش هزینه ها، برای این خانوارها کاری بسیار دشوار است.

مقامات دولتی و اقتصاددانان بورژوا و ادعای آنها در این باره که افزایش مزد باعث تورم می شود پرداختیم. این اظهار نظرها در شرایطی صورت می گیرد که مسأله تعیین مزد حداقل مطرح است و در این زمینه سرمایه داری ارتجاعی ایران بخشی از به اصطلاح «نخبگان اقتصادی» خود را به میدان فرستاده تا نه تنها در رسانه های دولتی و مورد حمایت دولت برای هزارمین بار فریاد بکشند که افزایش مزد باعث تورم می شود بلکه اصولاً طرح مسأله مزد حداقل در ایران موضوعیت ندارد! ما دیدگاه های دو تن از این «محققان و دانشمندان» بورژوا، جواد صالحی اصفهانی و محمد هاشم پسران را بررسی کردیم.

دیدیم که جواد صالحی اصفهانی که مدرک دکتری از هاروارد را یدک می کشد بر آن است که مقوله مزد حداقل در ایران، که بیش از دو سوم کارگران مزدی کمتر از مزد حداقل یا معادل آن دریافت می کنند مقوله ای «حاشیه ای» است! دیدیم این واقعیت که مزد حداقل در ایران حتی به تناسب تورم افزایش نمی یابد (1) از نظر او چیز مهمی نیست چون در آمریکا هم مدت ها چنین بوده است! دیدیم که توصیه صالحی اصفهانی به کارفرمایان ایران و دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی این است که از فارغ التحصیلان دانشگاهی به مدت 6 ماه تا یک سال بیگاری بکشند چون در آمریکا و اروپا هم چنین برنامه ای اجرا شده و تلاش

سندیکاها برای مخالفت با آن به جایی نرسیده است!

همچنین دیدیم که محمد هاشم پسران استاد بازنشسته دانشگاه کمبریج و استاد دانشگاه کالیفرنیا جنوبی، یکی از اقتصاددانان سوگلی محافل مختلف بورژوازی ایران و از جمله اقتصاددانان نزدیک به کابینه روحانی، و نامزد ناکام جایزه نوبل اقتصاد امسال نسخه های زیر را برای اقتصاد ایران ارائه می دهد:

«باید از تجربه کشورهای آمریکای لاتین که شرایطی مشابه شرایط ایران داشتند بهره برد؛ در واقع راه اشتباه را که این کشورها رفتند، تکرار نکرد و دست از آزمون و خطا برداشت.» او با دسته بندی راحل های اشتباه بکارگرفته شده در این کشورها گفت: «خطای اول این کشورها، بالابردن دستمزدها متناسب با نرخ تورم بوده است؛ این سیاست موجب افزایش نرخ تورم می شود و از سوی دیگر به دلیل تورم، درآمد مالیاتی دولت در پایان سال را کاهش می دهد و نباید اجرا شود.» (تکیه بر کلمات از ما است). بدین سان از نظر محمد هاشم پسران «خطای اول» کشورهای آمریکای لاتین این بوده مزدها را به تناسب تورم بالا می برده اند و این سیاست موجب افزایش تورم می شده است.

ما در بخش اول این مقاله با ذکر دو مثال نشان دادیم این تز که افزایش مزد باعث تورم می شود با واقعیت انطباق ندارد. آمارهای تورم، افزایش مزدهای حقیقی و نرخ رشد اقتصادی چین و ویتنام طی سال های طولانی نشان می دهند که مزدهای حقیقی افزایش مداوم داشته اند و نرخ تورم در این دو کشور پائین (در مورد چین) یا نسبتاً پائین (در مورد ویتنام) بوده و این دو کشور جزء پررشدترین کشورها از نظر اقتصادی در سطح جهان هستند. به عنوان یاد آوری بگوئیم که در سال 2013 در چین رشد اقتصادی 7.7%، نرخ تورم 2.64%، نرخ افزایش مزد 10.7% و نرخ بیکاری حداکثر 4.3% بوده است. در سال 2013 رشد اقتصادی ویتنام 5.42% (رشد اقتصادی در فاصله 2000 تا 2012 حدود 7.7%)، نرخ تورم 2013 معادل 6.2% و نرخ افزایش مزد بین 14 تا 17% بر حسب مناطق مختلف و نرخ بیکاری حدود 4.3% بوده است. باید توجه داشت که نرخ تورم در چین و ویتنام نه تنها پائین یا نسبتاً پائین است بلکه از آن مهم تر این است که در سال های اخیر به رغم افزایش مزدهای حقیقی، نرخ تورم روند کاهشی داشته است. البته افزایش منظم مزدهای حقیقی طی سال های اخیر به معنی این نیست که استثمار کارگران در این دو کشور وجود ندارد یا رو به کاهش است. واقعیت این است که شدت استثمار کارگران در هر دو کشور بالاست و چشم انداز

رفع استثمار کارگران در شرایط تداوم نظام اقتصادی - اجتماعی و سیاسی کنونی این کشورها وجود ندارد. اما داده های اقتصادی کلان چین و ویتنام در چند دهه اخیر نشان می دهند که تئوری هائی که افزایش مزد را موجب تورم یا بیکاری قلمداد می کنند بی پایه اند. ممکن است گفته شود محمد هاشم پسران منظورش کشورهای آمریکای لاتین بوده است. صرف نظر از اینکه حکم او مبنی بر اینکه «سیاست افزایش مزدها موجب افزایش نرخ تورم می شود» حکمی کلی است و تنها مربوط به آمریکای لاتین نیست، ما در زیر نشان خواهیم دید که ادعای او در مورد کشورهای آمریکای لاتین نیز نادرست و خلاف واقعیت است.

ما برای نشان دادن نادرست و خلاف واقعیت بودن ادعای محمد هاشم پسران مبنی بر اینکه «خطای اول این کشورها [کشورهای آمریکای لاتین]، بالا بردن دستمزدها متناسب با نرخ تورم بوده است؛ این سیاست موجب افزایش نرخ تورم می شود»، در دو کشور بسیار مهم یعنی برزیل و مکزیک وضعیت مزدها و تورم را در طول چند دهه مورد بررسی قرار می دهیم.

مورد برزیل

جدول زیر نرخ تورم در برزیل از سال 1981 تا 2013 را نشان می دهد

سال	1981	1982	1983	1984	1985	1986	1987	1988
نرخ تورم	102.00	100.08	131.13	188.49	224.65	167.80	218.52	554.19
سال	1989	1990	1991	1992	1993	1994	1995	1996
نرخ تورم	1232.71	4116.26	492.28	854.63	1638.84	2951.63	147.98	16.01
سال	1997	1998	1999	2000	2001	2002	2003	2004
نرخ تورم	6.97	3.21	4.86	7.06	6.83	8.43	14.78	6.60
سال	2005	2006	2007	2008	2009	2010	2011	2012
نرخ تورم	6.88	4.20	3.64	5.67	4.90	5.04	6.63	5.40
سال	2013	2014						
نرخ تورم	6.21	5.59						

(این جدول بر اساس داده های www.inflation.eu تنظیم شده است)

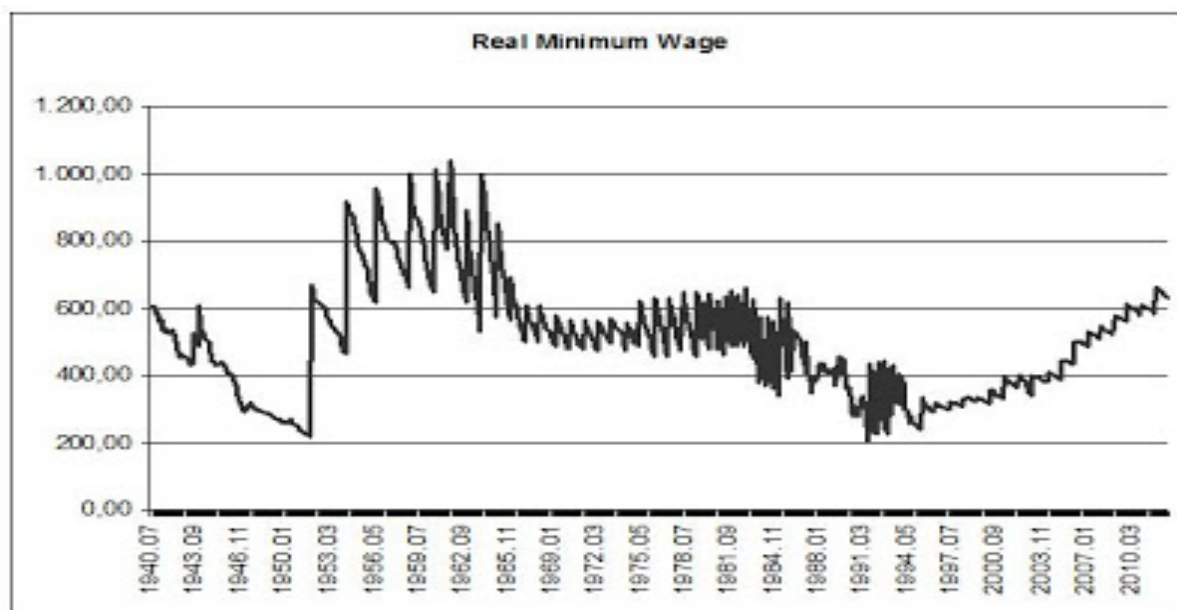
مورد برزیل بنا به گفته براومن از آغاز تورم بالا تا نقطه اوج آن، افت قدرت خرید کارگران 61 درصد بوده است.

نمودار زیر مزد حقیقی حداقل کارگران برزیل را در سال های 1940 تا 2010 نشان می دهد. دیده می شود که در سال های 1965 تا 1976 و نیز در فاصله 1981 تا 1995، مزدهای حقیقی کاهش یافته در حالی که تورم افسار گسیخته حاکم بوده است. در همان حال می بینیم که در فاصله سال های 1996 تا 2010 مزد حداقل حقیقی افزایش داشته (یعنی رشد آن از نرخ تورم بیشتر بوده) در حالی که در این سال ها نرخ تورم از 16.01% به 5.04% رسیده است.

دیده می شود که در سال های 1981 تا 1995 نرخ تورم در برزیل 3 رقمی و گاه 4 رقمی بوده است. باید توجه داشت که بین سال های 1948 تا 1965 برزیل با تورم ماهانه 2 درصد مواجه بود و قیمت ها در این فاصله 79 برابر شدند. در سال های 1970 نیز تورم در برزیل بالا بود و در سال 1979 به 77 درصد رسید.

منبع:
<http://encyclopedia-of-money.blogspot.fr/2010/01/brazilian-hyperinflation.html>

در نوشته ای زیر عنوان «تورم بالا و مزدهای حقیقی»، نوشته بندیکت براومن از انتشارات صندوق بین المللی پول 2004، نشان داده شده که در دوره های تورم بالا، مزدهای حقیقی یا قدرت خرید کارگران به شدت پائین می آید. در



و 80 بسیار بالا و گاه سه رقمی بوده هیچ ربطی به افزایش مزد نداشته است. در سال های تورم بسیار بالا در مکزیک (از نیمه دهه 1970 تا سال 1991)، مزد حداقل حقیقی به شدت کاهش یافته (در سال 1991 مزد حداقل حقیقی 2.5 برابر از مزد حداقل در سال 1970 کمتر بوده) و در سال های 1991 تا 2010 نیز با کاهش تدریجی نرخ تورم، باز هم مزد حداقل حقیقی کارگران حدود 20 درصد کاهش داشته است. جدول زیر نرخ تورم در مکزیک را در سال های 1981 تا پایان 2013 نشان می دهد:

<http://nakedkeynesianism.blogspot.fr/2013/02/minimum-wage-and-unemployment-brazilian.html> منبع :

همه اینها نشان می دهند که در مورد برزیل رابطه همبستگی مثبتی (positive correlation) از نظر ریاضی و آماری بین تغییرات مزد حداقل و نرخ تورم وجود ندارد و ادعای محمد هاشم پسران در مورد برزیل صادق نیست.

مورد مکزیک

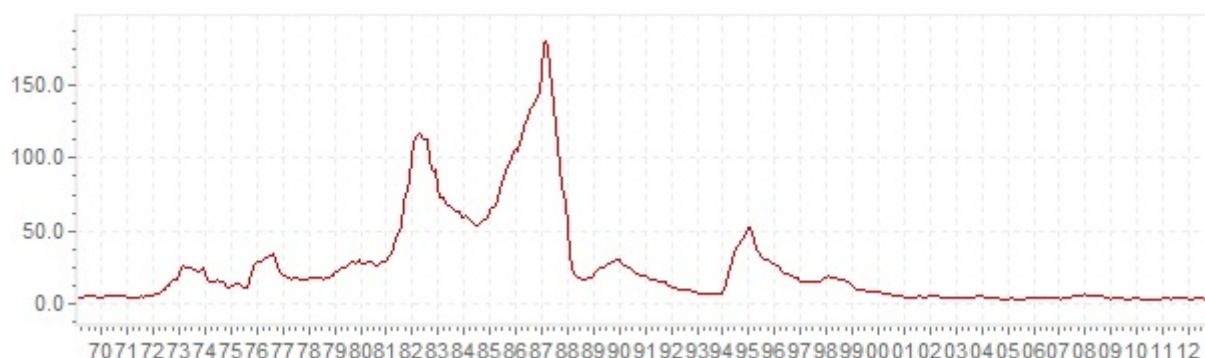
بررسی دقیق مورد مکزیک نیز نشان می دهد که نرخ تورم در این کشور که در دهه های 70

سال	1981	1982	1983	1984	1985	1986	1987	1988
نرخ تورم	27.93	57.49	104.15	66.16	57.68	84.47	128.89	125.43
سال	1989	1990	1991	1992	1993	1994	1995	1996
نرخ تورم	20.32	26.54	22.84	15.58	9.77	6.97	34.77	35.26
سال	1997	1998	1999	2000	2001	2002	2003	2004
نرخ تورم	20.82	15.90	16.67	9.51	6.39	5.03	4.56	4.68
سال	2005	2006	2007	2008	2009	2010	2011	2012
نرخ تورم	4.00	3.63	3.97	5.12	5.31	4.16	3.41	4.11
سال	2013	2014						

نرخ تورم	3.81	4.48						
		(پیش بینی)						

(این جدول بر اساس داده های www.inflation.eu تنظیم شده است)

ما برای تکمیل داده های فوق نمودار نرخ تورم در مکزیک در سال های 1970 تا 2013 را نیز در زیر می آوریم:



طبق داده های Encuesta Nacional Ingreso Gasto de los Hogares (ENIGH) در سال 1970 مزد حداقل حقیقی در مکزیک 3 برابر مزد حداقل حقیقی در سال 2010 بوده است، به عبارت دیگر طی 40 سال مزد حداقل حقیقی در مکزیک دو سوم قدرت خرید خود را از دست داده است.

منبع: http://readtiger.com/wkp/en/Economic_history_of_Mexico#2011:_40_Years_of_lag_in_income

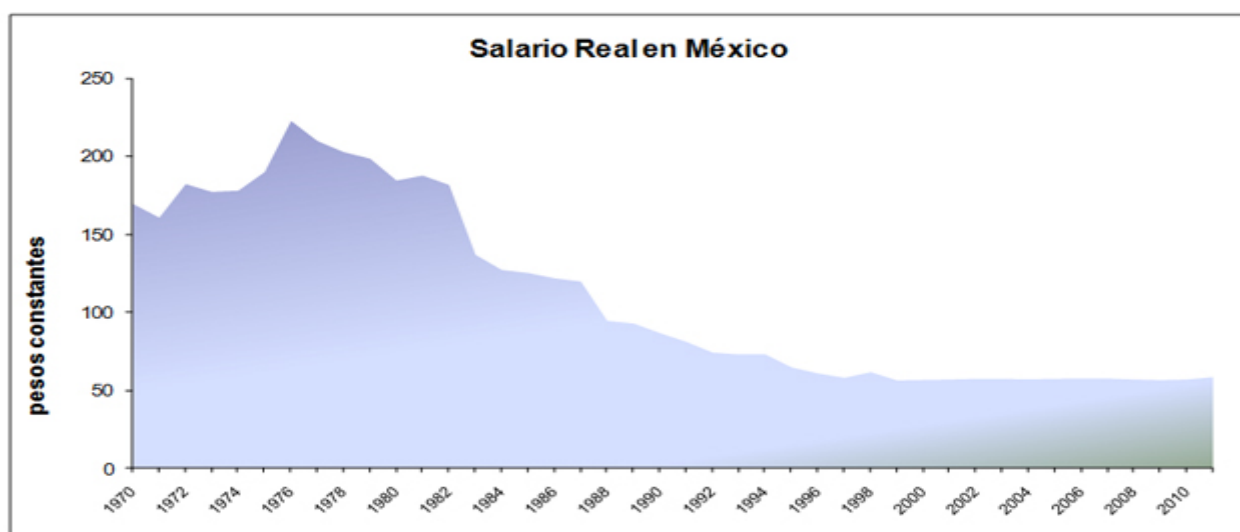
نمودار زیر مزد حداقل اسمی در مکزیک را در سال های 1970 تا 2013 نشان می دهد:



منبع: <http://www.tradingeconomics.com/mexico/minimum-wages>

مزد حداقل بیشتر بوده است، یعنی شاخص قیمت کالاها و خدمات مصرفی رشد بیشتری نسبت به افزایش مزدهای حداقل داشته است. به عبارت دیگر در سال های تورم بسیار بالا (اواسط ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۱) مزدهای حقیقی کاهش بسیار شدید داشته اند و در سال های ۱۹۹۱ تا کنون نیز مزدهای حقیقی، هرچند نه به شدت گذشته، کاهش یافته اند. تمام داده های فوق نشان می دهند که مزد حداقل و دیگر مزدها که تابعی از مزد حداقل هستند تأثیری در تورم نداشته اند. نمودار مزدهای حقیقی در مکزیک در سال های ۱۹۷۰ تا ۲۰۱۰ به صورت زیر است:

طبق این نمودار مزد حداقل روزانه (اسمی) در مکزیک در سال ۱۹۹۰ تقریباً برابر ۸ پیسوی مکزیک بوده و در سال ۲۰۱۰ به ۵۷.۴۶ پیسو و در پایان سال ۲۰۱۳ به ۶۱.۳۸ تا ۶۴.۷۶ پیسو رسیده است. یک محاسبه ساده نشان می دهد که بخش اعظم شکاف بین مزد حداقل حقیقی در سال ۱۹۷۰ و ۲۰۱۰، یعنی ۲.۵ برابر از ۳ برابر، ناشی از تورم در سال های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ بوده و از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ کارگران حداقل بگیر مکزیک «تنها» ۲۰ درصد قدرت خرید خود را از دست داده اند. شکل صعودی افزایش مزد اسمی نباید مانع توجه به این واقعیت شود که افزایش نرخ تورم، حتی در سال هایی که این نرخ مهار شده، از افزایش



منبع:

Development: Consultores Internacionales, S.C with data from Banco de Mexico and the National Minimum Wage Commission (CONASAMI). Base constant price second half of December 2010.

http://www.consultoresinternacionales.com/publicaciones/ciscomentario/511/CISComentarioNo511_english.html

بر اساس نمودار بالا طی 44 سال گذشته در مکزیک، تنها مقطعی که در آن مزدهای حقیقی افزایش یافته اند فاصله بین سال های 1970 تا 1977 بوده (از حدود 170 پسو به 220 پسو در روز) طی 8 سال یعنی به طور متوسط سالی حدود 6.25 درصد. جالب اینجاست که توجه شود در این سال ها نرخ تورم در مقایسه با سال های 1980 چندان بالا نبوده است. به طور کلی هیچ رابطه همبستگی (correlation) معنی داری بین نرخ تورم و مزد نه در مکزیک، نه در برزیل، نه در چین، نه در ویتنام و نه در ایران وجود ندارد. در ایران چنان که بیشتر اشاره شد در طول سی و چهار سال گذشته، مزدهای حقیقی بیش از 50 درصد قدرت خرید خود را از دست داده اند و در بیشتر سال ها طی 34 سال گذشته افزایش مزد حداقل از نرخ تورم رسمی کمتر بوده است. بدین سان ادعای اینکه در ایران افزایش مزد باعث تورم شده یا خواهد شد یا ناشی از جهل کامل نسبت به موضوع است و یا ناشی از پوشاندن حقیقت و ارائه دروغ به مردم برای خوش خدمتی به طبقه ارتجاعی حاکم است.

بدین سان ادعای اینکه نرخ های تورم دو رقمی و سه رقمی در سال های 1980 و 1990 در مکزیک ناشی از افزایش مزد کارگران بوده، کارگرانی که مزد حقیقی شان از سال 1970 تا 2010 به یک سوم تقلیل یافته، ادعائی پوچ، مسخره و بی پایه است. طرح چنین ادعائی از

سوی پروفیسور هاشم پسران یا ناشی از جهل کامل او نسبت به موضوعی است که بدان استناد می کند (تورم در آمریکای لاتین و ارتباط یا عدم ارتباط آن با مزد) و یا ناشی از پوشاندن حقیقت و دروغ عمدی از جانب اوست. همچنین ادعای او مبنی بر اینکه در دوره های تورم بالا مزدها در آمریکای لاتین (و مثلا در مکزیک) به نسبت تورم افزایش یافته (که بنا به تشخیص دکترهاشم پسران «خطای اول» این کشور ها بوده) آری چنین ادعائی در حالی که مزدهای حقیقی ظرف 40 سال دو سوم قدرت خرید خود را در آن کشور از دست داده اند دروغی شاخدار بیش نیست. البته با توجه به پیچیده نبودن موضوع و در دسترس بودن اطلاعات لازم برای بیان واقعیت، احتمال بی اطلاعی محمد هاشم پسران از واقعیات بالا کم و احتمال پوشاندن حقیقت و دروغگوئی او بیشتر است.

توضیح نظری عدم ارتباط افزایش مزد با

تورم

ما در بالا براساس داده های تجربی فراوان در فاصله های زمانی طولانی نشان دادیم که رابطه همبستگی مثبت و معنی داری بین افزایش مزد و تورم وجود ندارد. اینک می کوشیم این موضوع را به لحاظ نظری توضیح دهیم.

برابر $20+20=40$ واحد می گردد. در این حالت نرخ ارزش اضافی یا نرخ استثمار کارگران برابر 100% خواهد بود [$100\% = 100 \times (20:20)$] یعنی کارگران در سال ارزشی معادل نصف زمان کار کلی خود دریافت کرده اند و نصف دیگر زمان کلی کار صرف کار رایگانی شده که توسط سرمایه داران استثمار گشته است. با این فرض ها در پایان سال کل تولید ناخالص برابر $100=20+20+60$ واحد خواهد بود که 60 واحد آن ارزش سرمایه ثابتی است که وارد محصولات (کالا و خدمات) تولیدی شده است، 20 واحد آن صرف پرداخت مزد کارگران مولد گشته و 20 واحد آن به عنوان ارزش اضافی به جیب سرمایه داران و دیگر استثمارگران سرازیر شده است. حال اگر کارگران در اثر مبارزات خود موفق شوند میزان کل مزد دریافتی خود را از 20 واحد، به 30 واحد برسانند، در این صورت به شرط ثابت ماندن سایر عوامل، ارزش اضافی سرمایه داران از 20 واحد به 10 واحد کاهش خواهد یافت (یعنی معادل پولی کار زنده که قبلا به صورت 20 واحد برای کارفرما و 20 واحد برای کارگر بین آنها تقسیم می شد اینک به شکل 10 واحد برای کارفرما و 30 واحد برای کارگر تقسیم خواهد شد) و در ارزش کل تولیدات (و بنابراین در قیمت کل تولیدات) هیچ تغییری به وجود نخواهد آمد زیرا در این حالت نیز ارزش کل محصولات

تورم عبارت است از افزایش مستمر و عمومی قیمت کالاها و خدمات و نه قیمت یک یا چند کالا و خدمت. به عبارت دیگر تورم پدیده ای است که به کل اقتصاد، به اقتصاد کلان، مربوط می شود و نه به اقتصاد خرد یا تولید در این یا آن بنگاه یا رشته تولیدی. پس برای درک تورم باید به کل اقتصاد و به ویژه به تولید و چگونگی شکل گیری قیمت کالاها و خدمات پرداخت. بدین سان برای درک مسأله قیمت کالاها و خدمات و میزان مزد و تغییرات آنها باید نخست روند تولید در جامعه سرمایه داری را بررسی کرد.

مثالی عددی موضوع را روشن تر می کند. برای ساده شدن موضوع فرض می کنیم در جامعه ای تمام تولیدات توسط کارگران مزدی در بنگاه های سرمایه داری صورت گیرد. همچنین فرض می کنیم مقدار کل سرمایه اجتماعی مولد مصرف شده در یک دوره گردش سرمایه (مثلا یک سال) در جامعه ای برابر 60 واحد و کل سرمایه متغیر (مزد کارگران مولد) در طول یک سال برابر 20 واحد باشد (2) (در این مثال ترکیب ارگانیک متوسط سرمایه را 3 فرض کرده ایم: $60:20=3$). اگر ترکیب ارگانیک سرمایه را هر مقدار دیگر مثلا 2 یا 4 یا 10 بگیریم تغییری در نحوه تحلیل به وجود نخواهد آمد. اگر کارگران مولد در سال علاوه بر مزد دریافتی خود ارزش اضافی ای برابر 20 واحد تولید کرده باشند، جمع کل کار زنده

کردند به چنگ آورند دو راه در مقابل شان وجود دارد:

الف) بالا بردن بارآوری کار یا افزایش شدت کار به طوری که تولید اجتماعی سرمایه دارانه نه تنها 60 واحد سرمایه ثابت مصرف شده و 30 واحد سرمایه متغیر (مزد افزایش یافته کارگران) را بپوشاند بلکه 20 واحد هم برای ارزش اضافی جدید سرمایه داران ایجاد نماید یعنی حجم تولید به 110 واحد برسد به عبارت دیگر تولید اجتماعی سرمایه دارانه به میزان 10 درصد رشد کند. در این صورت به جای 100 واحد 110 واحد تولید خواهد شد و ارزش (و قیمت) کل تولید هم 110 خواهد بود و تورمی وجود نخواهد داشت. به همین طریق اگر سرمایه داران بخواهند در مقابل مزد افزایش یافته کارگران، نرخ استثمار گذشته یعنی 100% را حفظ کنند، به عبارت دیگر 30 واحد ارزش اضافی داشته باشند تولید باید 20% رشد کند و از 100 واحد به 120 واحد برسد: $120 = 30 + 30 + 60$ و در این حالت نیز تورمی ناشی از افزایش مزد وجود نخواهد داشت. زیرا میزان تولید افزایش یافته و به همان میزان ارزش کل آن (و در نتیجه قیمت کل آن) هم افزایش پیدا کرده است.

ب) روش دومی که برای حفظ سود می توان تصور کرد بالا بردن قیمت ها به میزان 10 درصد است (فعلا به چگونگی تحقق این افزایش

تولید شده برابر خواهد بود با $100 = 10 + 30 + 60$ که همان مقدار گذشته است. بدین طریق اگر کارگران 35 واحد و سرمایه داران 5 واحد ببرند باز هم قیمت ها تغییری نخواهند کرد. همچنین اگر کل مزد کارگران کاهش یابد و از 20 واحد به 15 واحد برسد، به شرط ثابت ماندن سایر عوامل، ارزش اضافی از 20 به 25 واحد افزایش خواهد یافت و باز ارزش کل کالاها برابر $100 = 15 + 25 + 60$ خواهد بود. حتی اگر فرض کنیم کارگران 40 واحد ببرند و سرمایه داران صفر واحد یعنی افزایش مزد کارگران درست به اندازه نرخ استثمار باشد (یعنی تمام ارزش تولیدی کارگران به خود آنها برگردد و کارگران اصلا استثمار نشوند) باز هم تغییری در ارزش کل تولیدات در اثر افزایش مزد به وجود نخواهد آمد. بدین سان نه با افزایش مزد کارگران ارزش کل کالاها افزایش خواهد یافت و نه با کاهش مزد آنان ارزش کل کالاها و خدمات و تورمی ناشی از افزایش مزد وجود نخواهد داشت.

حال فرض می کنیم که مجموع مزد کارگران مولد به جای 20 واحد به 30 واحد افزایش یافته و ارزش اضافی ای که سرمایه داران استثمار می کردند از 20 واحد به 10 واحد کاهش پیدا کرده باشد. در این صورت اگر سرمایه داران بخواهند همان 20 واحدی را که قبلا استثمار می

قیمت کاری نداریم) و در نتیجه رسیدن قیمت کل محصولات تولیدی به 110 واحد به جای 100 واحد گذشته. حال اگر سرمایه ثابت مصرف شده یعنی 60 واحد و میزان کل مزد پرداختی یعنی 30 واحد را از کل 110 واحد کم کنیم ارزش اضافی 20 واحد خواهد بود. یعنی در صورت افزایش مزدها اگر سرمایه داران بخواهند همان سود گذشته را ببرند و بارآوری کارهم ثابت بماند جامعه با تورمی معادل 10 درصد مواجه خواهد شد و حاصل این تورم یا افزایش عمومی قیمت ها به جیب سرمایه داران و زمینداران یا بخشی از آنها خواهد رفت. این 10 واحد اضافی ناشی از افزایش قیمت ها که در مقابل آن تولیدی صورت نگرفته به معنی کاهش «ارزش پول» یا دقیق تر بگوئیم کاهش قدرت خرید آن است که اساسا بر دوش مزد بگیران تحمیل می شود.

خلاصه اینکه افزایش مزد، در صورتی که کمتر از ارزش اضافی باشد، به خودی خود هیچ تأثیری در افزایش قیمت ها ندارد. اما سرمایه داران می کوشند هرگونه افزایش مزد را به گونه ای خنثی کنند که سود یا ارزش اضافی ای که قبلا می بردند نه تنها کم نشود بلکه افزایش یابد. این تلاش سرمایه داران یا از طریق تشدید استثمار (یعنی با افزایش ساعات کار، بهره کشی از نیروی کار ارزان زنان، کودکان و کارگران مهاجر و غیره، و نیز افزایش بارآوری کار از طریق کاربرد فن آوری و روش های سازماندهی جدید) و یا از طریق افزایش شدت

کار و در نتیجه بازهم افزایش نرخ استثمار انجام می شود و یا از طریق افزایش قیمت ها که به تورم می انجامد. تورم غالبا موجب می گردد مزد واقعی کارگران، به رغم افزایش مزد اسمی، بالا نرود یا حتی کاهش یابد. البته این دو مکانیسم (تشدید استثمار و تورم) به نسبت های مختلف باهم عمل می کنند و هر دو به فقیر شدن بیشتر طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان می انجامند.

یک واکنش سرمایه داران در مقابل افزایش مزد، جانشین کردن ماشین به جای کارگر و اخراج کارگران «زیادی» است، یعنی کارگرانی که به حد کافی ارزش اضافی تولید نمی کنند. اخراج کارگران به انبوه بیکاران در جامعه می افزاید و باعث افزایش عرضه نیروی کار و بنابراین کاهش مزد می شود. یک نقش اساسی جمعیت بیکاران یا ارتش ذخیره کار تنظیم (کاهش) مزد است و از این رو بیکاری یکی از پدیده های اجتناب ناپذیر سرمایه داری است که تولید برای سود و آن هم سود حد اکثر محرک اصلی آن است.

این نظر که افزایش مزد علت تورم نیست نه تنها مورد پذیرش مارکس و اقتصاد دانان مارکسیست است بلکه شماری از اقتصاددانان بورژوا - از جمله ریکاردو - نیز بدان پای بندند. جالب است توجه شود که حتی میلتون فریدمن، اقتصاد دان نئوکلاسیک و نئولیبرال،

در گفتاری زیر عنوان «آیا تورم بیماری علاج ناپذیری است؟» در سال 1974 ضمن بررسی تاریخی رابطه تورم با حجم پول در گردش (و نقدینگی به طور کلی) در آمریکا و چند کشور دیگر گفت نرخ تورم در انگلستان 20 درصد است و همه کس تقصیر را به گردن سندیکاها و کارگرانی که خواستار افزایش مزد هستند می اندازد. فریدمن ضمن رد کردن این موضوع که تورم ناشی از تلاش سندیکاها برای افزایش مزد است می افزاید که نرخ تورم ژاپن در سال 1974 با آنکه سندیکاها در آن کشور نقش ضعیفی داشتند از نرخ تورم در انگلستان هم بیشتر بود و در سال 1974 به 26 تا 27 درصد می رسید.

منبع:

http://0055d26.netsolhost.com/friedman/pdfs/other_commentary/SundayTimes.1976.5.pdf

آری، فریدمن با آنکه یکی از مخالفان سرسخت و آشتی ناپذیر سندیکاها بود، تلاش سندیکاها و کارگران برای افزایش مزد را علت تورم و یا دست کم علت مستقیم آن نمی دانست. از نظر فریدمن تا زمانی که برای پرداخت مزد افزایش یافته پول جدیدی وارد گردش نشود (و به طور کلی تا زمانی که افزایش حجم پول از افزایش تولید بیشتر نباشد) با تورم یا افزایش عمومی و دیرپای قیمت ها مواجه نخواهیم بود. از نظر فریدمن اگر افزایش مزدها باعث بیکاری شود و اگر دولت برای پرداخت

مستمری به بیکاران، پول اضافی منتشر کند این پول اضافی باعث تورم می شود. هم او می افزاید اگر هزینه های دولتی (و از جمله مستمری بیکاران) از محل مالیات پراخت شوند این هزینه ها تورم را نخواهند بود.

«سلحشوران» نئولیبرال وطنی که برای به اصطلاح «مبارزه با تورم» سلاح های خود را به سوی طبقه کارگر نشانه گرفته اند در این میان از مرشدان ایدئولوژیک خود (میلتون، میز، هایک و غیره) نیز تعصب بیشتری نشان می دهند و درست مانند غداره کش کله پوکی هستند که هنگامی که از او خواسته شود کلاه بیاورد، سر می آورد!

سهم مزدها در تولید ناخالص داخلی

چنانکه بارها گفته ایم یکی از ویژگی های سرمایه داری ایران سلطه شیوه استثمار مطلق است که یک جلوه آن کاهش بیش از 50 درصد قدرت خرید کارگران طی سی و چهار سال گذشته است. یک جنبه دیگر این وضعیت سهم ناچیز کل مزدها در تولید ناخالص داخلی و یا به عبارت دیگر سهم ناچیز کارگران از ثروتی است که بخش اعظم آن را خود تولید می کنند.

در سه دهه گذشته به طور کلی در تمام کشورهای OECD (سازمان همکاری اقتصادی و توسعه) (3)

در نوشته ای زیر عنوان «اقتصاد توسعه و سیاست عمومی» نوشته مارتا گریرو از مؤسسه «سیاست توسعه و مدیریت» وابسته به دانشگاه منچستر (2012)، نسبت های مختلفی که بیانگر سهم مزد در تولید ناخالص یا تولید خالص و غیره هستند برای کشورهای مختلف از جمله ایران داده شده است. رقمی که در آنجا به عنوان نسبت جبران خدمت به کل ارزش افزوده به صورت نمودار برای کشورهای مختلف ارائه شده، در مورد ایران چیزی نزدیک به 23% است.

در کشورهای پیشرفته سرمایه داری این نسبت، با آنکه در مقایسه با دو یا سه دهه پیش حدود 10 واحد درصدی کاهش یافته، رقمی بین 50 تا 60 درصد و یا بیشتر است. این بدان معنی است که سهم نسبی کارگران در ایران از کل ثروتی که تولید می کنند نصف تا یک سوم سهم نسبی کارگران کشورهای پیشرفته سرمایه داری از ثروتی است که تولید می کنند. معنی این حرف آن است که نرخ ارزش اضافی یا نرخ استثمار در ایران بالاتر از کشورهای سرمایه داری پیشرفته است. (من در مقاله ای زیر عنوان «میانگین نرخ استثمار کارگران در ایران» - 25 خرداد 1389- براساس محاسباتی تفصیلی نشان دادم که نرخ استثمار کارگران در ایران حدود 420 درصد است یعنی هر کارگر مولد به طور متوسط بیش از 5 برابر مزد خود

سهم مردها و حقوق ها (سهم کار) در تولید ناخالص داخلی کاهش یافته است. در مورد چین، هند و غیره نیز شاهد همین وضعیت هستیم. این وضعیت همزمان با افزایش سهم سرمایه در کل ثروت تولید شده در سطح جهان است. وضعیت طوری است که حتی در آمارها و تحلیل های رسمی محافل سرمایه داری جهان از «باخت کار» و «برد سرمایه» سخن گفته می شود. روند تشدید استثمار کار توسط سرمایه، افزایش شکاف بین فقر و ثروت، بیکاری انبوه و دیگر پدیده هایی که مارکس تجزیه و تحلیل و و روند تکامل شان را پیش بینی کرده بود با عریانی تمام خود را در برابر چشمان همه جهانیان به نمایش می گذارند. در ایران سهم کار از کل ثروتی که به وجود می آورد نه تنها در مقایسه با کشورهای سرمایه داری پیشرفته بلکه نسبت به کشورهای هم ردیف ایران نیز بدتر است.

در مقاله ای زیر عنوان «مزد منعطف به جای حداقل مزد» که در سایت «اقتصاد ایرانی» درج شده سهم جبران خدمات حدود 10.5 میلیون نفر شاغلان کشور نسبت به کل تولید ناخالص داخلی (GDP) بالغ بر 23 درصد محاسبه شده است. باید توجه داشت که منظور از جبران خدمت تمام دریافتی های کارگران و مزد بگیران و نه تنها مزد و حقوق است (4).

تولید می کند. این مقاله در سایت آدرخش قابل دسترسی است.)

استثمار وحشیانه کارگران در ایران و محرومیت آنان از ابتدائی ترین حقوقی که کارگران در زمینه های اقتصادی- اجتماعی و سیاسی فرهنگی باید برخوردار باشند؛ سطح بسیار پائین مزدهای حقیقی که بیانگر کاهش بیش از 50 درصد قدرت خرید کارگران نسبت به سال 1358 است (که در آن هنگام نیز مزدشان برای تأمین حداقل معیشت کافی نبود)؛ سهم ناچیز کارگران از ثروت جامعه در حالی که طبقه کارگر بزرگترین مولد جامعه است؛ تلاش مستمر سرمایه داران برای کاهش بازهم بیشتر سهم کارگران و فروکاستن بیشتر موقعیت کارگران در عرصه های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی؛ سیاست های اقتصادی دولت روحانی که با به کار بستن تمام روش های سرکوب و اختناق و عوام فریبی که نه تنها عوام فریبی مذهبی، این سلاح همیشگی غارتگران و ستمگران حاکم، را دربر می گیرد بلکه افزون بر آن عوام فریبی بخشی از ایدئولوژی پردازان به اصطلاح مدرن بورژوازی به ویژه در عرصه اقتصادی را نیز بیش از پیش به زرادخانه ضد کارگری رژیم افزوده است و در این تلاش ننگین از فتواهای ننگین تر رهبر رژیم نیز برخوردار است؛ تلاش بورژوازی برای تحمیل بار بحران و نتایج وخیم کل سیاست داخلی و خارجی اش بر

دوش کارگران و به طور کلی مجموعه استثمار، ستم، رنج و خطری که سرمایه داری حاکم بر ایران و رژیم حامی آن تداوم می بخشند و تشدید می کنند، آری تمام این وضعیت تحمل ناپذیر، در برابر طبقه کارگر و تمام توده های زحمتکش و روشنفکران انقلابی وظایف بزرگ و انصراف ناپذیری قرار می دهد: تشدید مبارزه طبقاتی در عرصه های گوناگون اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، مبارزه برای ایجاد تشکل های مستقل اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر، مبارزه برای آزادی زنان و تأمین برابری آنها با مردان در تمام عرصه های حقوقی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، مبارزه برای حقوق و آزادی های دموکراتیک، پشتیبانی از مبارزات بحق ملت های ساکن ایران برای برابری و حق تعیین سرنوشت، پشتیبانی از مبارزات دهقانان با زمینداران بزرگ، سرمایه داران و دولت سرمایه داری. این عرصه های مختلف مبارزه از هم جدا نیستند و می توانند و باید به موازات هم و در پیوند با یکدیگر به پیش برده شوند.

از آنجا که مسأله تعیین مزد حداقل برای همه کارگران اهمیت زیادی دارد، باید به شیوه برخورد به آن نیز که به همان اندازه مهم است توجه شود:

شیوه برخورد به مزد حداقل

مبارزه برای مزد تا نظام سرمایه داری وجود دارد و تا زمانی که به شکلی مسأله کار مزدی مطرح است یکی از مسایل مهم کارگران را تشکیل می دهد و به هیچ بهانه ای نمی توان آن را کنار نهاد. آنچه در این مبارزه، علاوه بر تلاش برای به دست آوردن بالاترین افزایش ممکن مزد، اهمیت دارد این است که کارگران در هر نبردی یک گام به آگاهی و تشکل بیشتر برای برانداختن سرمایه داری نزدیک تر شوند، یک قدم وضعیت مادی و روحی و اخلاقی خود را بالاتر ببرند یعنی به طور عینی و ذهنی بورژوازی را به عقب برانند و خود پیش بروند. هیچ حدی از افزایش مزدها نباید کارگران را راضی کند چون آزادی کارگران تنها با لغو نظام کار مزدی میسر است و نه از طریق افزایش مزد و همان گونه که مارکس می گوید پرچم کارگران نه مزد عادلانه بلکه لغو نظام کار مزدی است.

اگر کارگران بخواهند در مبارزه یا نبرد معینی - که به هیچ رو نبرد آخر آنها نیست-، میزانی یا معیاری را برای افزایش مزد در مبارزه معین یا برای دوره معینی از مبارزه تعیین کنند، این میزان و این معیار را نباید از بورژوازی و از قانون کار او وام بگیرند و یا منطق بورژوائی را مبنای تعیین مزد و مذاکره برای آن قرار دهند. ما در جاهای دیگر پیشنهادی در این مورد مطرح کرده ایم، پیشنهادی که برای همه کارگران و همه کسانی

که از کار خود و نه از راه استثمار دیگران زندگی می کنند می تواند قابل پذیرش باشد. این پیشنهاد بر منطق زیر مبتنی است: کارگران بزرگترین طبقه اجتماعی و بزرگترین مولد ثروت اجتماعی اند از این رو طبیعی است که سطح مزدشان در حدی باشد که بتواند دست کم میانگین هزینه یک خانواده مطابق آمار هزینه خانوار (طبق داده های بانک مرکزی یا مرکز آمار) را تأمین کند.

بر اساس داده های مرکز آمار ایران در سال 1390، متوسط هزینه سالانه خانوار شهری در استان تهران با 169509848 ریال بیشترین و استان سیستان و بلوچستان با 86020222 ریال کمترین هزینه را در سال 1390 داشته اند. طبق همین آمار متوسط هزینه خانوار شهری برابر 132716096 ریال بوده است.

روشن است که هزینه خانوار در پایان سال 1392 که در آن به سر می بریم برابر مبالغی که مرکز آمار برای سال 1390 اعلام کرده نیست و برای تعیین هزینه متوسط خانوار شهری در پایان سال 1392 که در آن به سر می بریم باید تورم قیمت ها در سال های 1391 و 1392 را نیز در نظر گرفت. همچنین برای تعیین معیاری برای مزد سال 1393 باید تورم محتمل برای سال آینده را نیز ملحوظ داشت.

تورم سال 1391 طبق آمار بانک مرکزی برابر 31.5 درصد و تورم در سال 1392 را 36.7% فرض کرد (5). بدین سان متوسط

هزینه خانوار شهری در پایان سال 1392 چنین خواهد بود:

هزینه متوسط سالانه خانوار شهری در تهران در سال 1392 :

$$169509848 \times 1,315 \times 1,367 =$$

ریال 304711750

هزینه متوسط سالانه خانوار شهری در سیستان و بلوچستان در سال 1392 :

$$86020222 \times 1,315 \times 1,367 =$$

ریال 154630381

هزینه متوسط سالانه خانوار شهری در کشور در سال 1392 :

$$132716096 \times 1,315 \times 1,367 =$$

ریال 238571117

اگر هزینه متوسط سالانه خانوار شهری در سطح کشور در سال 1392 را در نظر بگیریم، خواهیم دید که هزینه ماهانه برابر خواهد بود با:

$$19880926 = 12 : 238571117 \text{ ریال}$$

و یا تقریباً 2 میلیون تومان در ماه.

البته چنین مبلغی برای تأمین هزینه متوسط ماهانه خانوار شهری در سال 1393 کافی نیست زیرا در سال 1393 باز هم تورم وجود خواهد داشت. طبق خوش بینانه ترین تخمین های دولتی نرخ تورم در سال 1393 برابر 25% خواهد بود. بنابراین هزینه متوسط ماهانه خانوار شهری در سال 1393 برابر خواهد بود با:

$$19880926 \times 1,25 = 24851157 \text{ ریال}$$

و یا تقریباً 2.5 میلیون تومان در ماه.

یعنی برای تأمین هزینه متوسط یک خانوار کارگر شهری در سطح کشور 2.5 میلیون تومان در ماه نیاز است، در تهران حدود 25 تا 30 درصد بیشتر از این مبلغ و در استان های که هزینه زندگی کمتر است حدود 30 تا 35 درصد کمتر.

البته اگر کارگران چنین مزدی دریافت کنند به معنی این نیست که دیگر استثمار نمی شوند. در ضمن طرح این پیشنهاد بدان معنی نیست که در هر مبارزه ای می توان بدان دست یافت یا اگر این خواست را کارگران به هر دلیلی مطرح نکنند نباید در مبارزه شرکت کرد. طرح این موضوع برای نشان دادن آلترناتیوی در مقابل ماده 41 قانون کار جمهوری اسلامی است که متأسفانه برخی از سازمان های سیاسی چپ طوطی وار آن را تکرار می کنند.

باید با طرح دقیق و وسیع این بحث ها و استدلال ها تبلیغات ضد کارگری رژیم، سرمایه داران، اقتصاددان های بورژوا و نیز کارگزاران دولت و کارفرماها را که به عنوان نمایندگان کارگری می کوشند اهداف سرمایه داران را به پیش برند خنثی کرد. کارگران آگاه می توانند با توضیح میزان و شدت استثمار کارگران از سوی کارفرمایان، با طرح امکان به وجود آوردن شرایطی دیگر، ضرورت مبارزه برای تغییری جهشی در وضع مردها و

شرایط کار و غیره را برای توده های کارگر توضیح دهند و آنان را برای چنین مبارزه ای بسیج و سازماندهی کنند.

پانوشت ها

(1) می دانیم که حتی اگر چنین افزایشی هم طی سی و چند سال اخیر صورت گرفته بود باز مزد کارگران چیزی بین یک سوم تا یک دوم خط فقر می شد.

(2) مقدار واقعی سرمایه ثابت و سرمایه متغیر به میلیون یا میلیارد یا هزار میلیارد و به ریال، دلار، یورو و غیره تغییری در بحث ایجاد نمی کند و ما برای سهولت محاسبه ارقام را کوچک و بدون واحد پولی در نظر می گیریم.

(3) در 14 دسامبر 1960، 20 کشور مقابله نامه «سازمان همکاری اقتصادی و توسعه» یا «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی» را امضا کردند. از آن زمان تاکنون 14 کشور دیگر به آنها پیوستند. لیست اعضای کنونی این سازمان چنین است: آلمان، اتریش، اسپانیا، استرالیا، استونی، اسرائیل، اسلونی، انگلستان، ایالات متحده، ایتالیا، ایرلند، ایسلند، بلژیک، پرتغال، ترکیه، جمهوری اسلوواک، جمهوری چک، دانمارک، رومانی، زلاند نو، ژاپن، سوئد، سوئیس، شیلی، فرانسه، فنلاند، کانادا، کره جنوبی، لهستان، لوکزامبورگ، مجارستان، مکزیک، نروژ، هلند، یونان.

(4) در سرشماری سال 1390 رقم کل مزد و حقوق بگیران بخش خصوصی و دولتی چنین اعلام شده است:

$$6.292 + 4.323 = 10.615 \text{ میلیون نفر.}$$

البته تمام 10.5 میلیون نفر مزد و حقوق بگیر بخش های خصوصی و دولتی در سال 1385 که مبنای محاسبه مقاله یاد شده بوده است (و یا 10.615 میلیون نفر طبق سرشماری 1390) کارگر نیستند و حدود یک میلیون تا یک میلیون و نیم آنها مدیران و کادرهای بالای بخش های خصوصی و دولتی اند. از این رو اگر بخواهیم نسبت مزد کارگران (و نه همه مزد و حقوق بگیران) به تولید ناخالص داخلی را حساب کنیم دقیق تر این است که 9 تا 9.5 میلیون کارگر شاغل در نظر بگیریم و نه 10.5 میلیون. از سوی دیگر جبران خدمت متوسط یک میلیون تومان در ماه حساب شده (برای سال 1389 یا 1390) که تا آنجا که به کارگران مربوط می شود باید رقم کمتری در نظر گرفت. خلاصه اینکه نسبت کل دریاقتی کارگران به تولید ناخالص داخلی از 23% کمتر خواهد بود و احتمالاً رقمی در حدود 14% خواهد شد.

(5) بنا بر گزارش بانک مرکزی، نرخ تورم در دوازده ماه منتهی به بهمن ماه 1392 نسبت به دوازده ماه منتهی به بهمن ماه 1391 معادل 36.7 درصد بوده است. بدین سان اگر تورم سال 1392 را 36.7% بگیریم خطای زیادی مرتکب نشده ایم.

آیا باز هم با یک پنجم زیر خط فقر باید زیست؟

شیده رخ فروز

آمار رسمی اخیر بانک مرکزی برای سال 91 حاکی از 35 درصد کمتر بودن دخل خانوارها از خرج ماهانه می باشد. قبل از هر چیز باید توجه داشت که این آمار نشان دهنده وضعیت سال 91 است و مقایسه آن با سال 92 و رشد

سرسام آور هزینه ها نسبت به دستمزدهای دریافتی (و در بسیاری موارد معوقه و پرداخت نشده) در این سال، چگونه شرایط کمرشکنی را برای کارگران و بی چیزان جامعه در پی داشته است. براساس این آمار رسمی، هر خانوار ایرانی در سال 91 به طور میانگین یک میلیون و 747 هزار تومان هزینه خوراک و غیرخوراک داشته است و در مقابل میانگین درآمد پولی خانوار در این سال، ماهانه یک میلیون و 140 هزار تومان برآورد شده است که مقایسه این آمار نشان می دهد میانگین درآمد خانوار 35 درصد کمتر از متوسط هزینه ها بوده است. حتی اگر درآمدهای غیر پولی خانوار را هم به مجموع درآمدها اضافه کنیم باز هم هرماه متوسط درآمد خانوار به یک میلیون و 358 هزار تومان می رسد که 22 درصد عقب تر از هزینه های ماهانه خواهد بود. در این گزارش با استفاده از واژه های «هر خانوار ایرانی» این شرایط را برای همگان عمومیت بخشیده است حال آن که می دانیم چنین نبوده و بخش وسیعی از مزدبگیران زیر حداقل حقوق دریافت می کنند و سهم زنان و کودکان کار سرپرست خانوار، بیکاران، کارگران اخراجی و بازخرید شده، کارگران مهاجر، بازنشستگان و مستمری بگیران به مراتب بسیار کمتر و شرایط اسفبارتر از داده های رسمی می باشد و در مقابل اقلیت برخوردار جامعه از زندگی

لوکس و بی دغدغه ای بهره مندند و با به اصطلاح «هر خانوار ایرانی» گزارش فوق، فاصله ای نجومی دارند. علاوه بر این مقایسه خط فقر و حداقل دستمزد نیز به خوبی وجه دیگر این اوضاع را ترسیم می کند: «وقتی حسین راغفر، طراح نقشه فقر ایران از رسیدن خط فقر درتهران به دومیلیون و 500 هزار تومان خبر داد، بسیاری از کارشناسان این عدد را بدبینانه دانستند اما آمارهایی که از سوی بانک مرکزی به تازگی منتشر شده نشان می دهد این تحلیل راغفر چنان دور از واقعیت نیست، خط فقر در شرایطی دومیلیون و 500 هزار تومان برآورد می شود که امسال حداقل دستمزد تعیین شده 487 هزار تومان یعنی یک پنجم خط فقر بوده است.» (شرق- 92/11/5)

طبق جدولی که از سوی کمیته مزد شوراهای اسلامی کار استان تهران، در روزنامه شرق ارایه شده است، تنها دو قلم مسکن و خوراک در هر ماه 65 درصد درآمد کارگران را به خود اختصاص می دهد و براساس محاسبه انجام شده، هر خانوار چهار نفره کارگری در ماه برای تأمین هزینه خوراک نیاز به 828884 تومان و برای تأمین هزینه مسکن با در نظر گرفتن میانگین هزینه های مسکن در تمام نقاط تهران و با فرض اینکه 50 درصد از کارگران صاحب خانه باشند نیاز به 315733 تومان دارد. همچنین با حذف هزینه

فرهنگی، تفریح، هتل و رستوران به منزله نفی اینگونه هزینه ها برای کارگران نیست و این موارد در خانوار کارگری غالباً با کاستن از هزینه خوراک تأمین می شود.» (شرق- 92/12/8)

نگاهی به جدول هزینه هزینه های اعلام شده سال 91، در بخش هزینه خوراک نشان می دهد با توجه به اینکه دستمزد تعیین شده برای سال 91، 389 هزار تومان بود، کف مردها فقط توانسته 82 درصد از هزینه خوراک خانواده را تأمین کند و برای سایر هزینه ها مانند پوشاک، مسکن، درمان، آموزش و ... ریالی از حداقل دستمزد باقی نمانده است. با این تعاریف، خانواری که تنها یک فرد شاغل با حداقل مزد دارد شاید از عهده تأمین یکی از نیازهای خانوار به طور نیمه برآید و برای تأمین هزینه های زندگی ناگزیر به اشتغال در دو یا سه شیفت کاری و یا آنکه همه اعضای خانوار ناچار به حضور در بازار کار و کسب درآمد باشند.

ربیعی، وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی، که دارای سابقه اطلاعاتی است، در گزارش 100 روزه عملکرد وزارتخانه خود با زرنگی و قیحانه ای سعی کرد از واقعیت زندگی فلاکت بار کارگران و زحمتکشان ایران به نفع دولت «تدبیر و امید» ش بهره برداری کند، او با انتساب این اوضاع تنها به سالهای دولت

دخانیات و سهم امور فرهنگی و تفریح خانوار کارگری و این فرض که هیچ کارگری به تفریح نمی رود یا اساساً نیازی به تفریح برای خانوارهای کارگری وجود ندارد!، 87400 تومان نیاز یک خانوار چهارنفره به منظور تهیه پوشاک ماهانه، 120 هزار تومان سهم تأمین هزینه بهداشت و درمان است. در کنار این، سهم خرید اثاثیه نو برای منزل کارگران نیز در رقم نهایی یک میلیون و 760 هزارتومان در نظر گرفته نشده است. سهم حمل و نقل در سال جاری 160 هزارتومان سهم ارتباطات 48115 تومان، سهم تحصیل و آموزش 109 هزارتومان و سهم کالاها و خدمات متفرقه نیز 93868 تومان در نظر گرفته شده است. نکته حایز اهمیت در این محاسبه جدید این است که سهم خوراکی 828 هزار تومانی یک خانوار چهارنفره کارگری براساس نرخ های میادین شهرداری تهران محاسبه و نیاز 160 هزارتومانی هزینه های حمل و نقل ماهانه نیز با فرض استفاده کامل از وسایل حمل و نقل عمومی محاسبه شده است. در بخش مربوط به نیاز 109 هزار تومانی ماهیانه برای تحصیل و آموزش نیز تنها هزینه های فرزندان کارگران لحاظ شده و فرض بر این است که هیچ کارگری قصد ادامه تحصیل ندارد! کمیته مزد به نکته حایز اهمیتی در گزارش تحقیقی خود اشاره می کند: «عدم درج هزینه های دخانیات، اثاثیه منزل، امور

کارگران در حد سال 1358 است! (ما با بررسی دقیق و داده های رسمی و روشن بارها آن را نشان داده ایم)

ربیعی با محدود ساختن اعمال این سیاست ها به دوران احمدی نژاد، منکر تداوم این اوضاع در همه سالهای حاکمیت رژیم اسلامی تاکنون می شود. او روشن نمی سازد در وضعیتی که اکثر کارگران مجبور به زندگی در سرپناهی 27 متری با چند سر عائله هستند، سرمایه داران و زمینداران، که امثال او نمایندگی شان می کنند، متوسط متراژ مسکن شان چقدر است و چگونه زندگی می کنند؟ او جایگاه سیاست هایی نظیر توزیع افتضاح «سبد کالا»ی بنجل به قیمت تحقیر همان مردم و به منظور جلوگیری از خواست افزایش دستمزد، دفاع از چرندیاتی نظیر «اقتصاد مقاومتی» و تعیین حداقل دستمزد سال 93 که تعمداً اعلام آن را به شکلی کشدار به روزهای پایانی سال و اما و اگر سپرده اند، در تداوم بساط مسکن توده هایی که روز به روز بی چیز تر شده و جز تباهی نظاره گر هیچ چیز دیگری نیستند، نشان نمی دهد.

رژیم حاکم برای سال 93 جایی برای «تدبیر» خود و «امید» توده مردم باقی نگذاشته است، زیرا از هم اکنون گمانه زنی ها برای حداقل مزد سال بعد نهایتاً رقمی نزدیک به 600 هزار تومان است و سفره ای که با این حداقل

احمدی نژاد، نظام موجود را از حاکم ساختن چنین شرایط فقیرانه و حداقلی مبرا ساخت، تا دولت متبوع خویش را به عنوان ناجی و دلسوز آسیب پذیران جا بزند: «کسری بودجه سالانه خانوارها طی سال 1384 تا 1390 بیش از 3 برابر شده یعنی از حدود 221 هزار تومان به 673 هزار تومان رسیده است. ... این اتفاقات موجب شده تا شاهد تغییرات نگران کننده در سبد مصرفی خانوارها باشیم. بدین معنا که مصرف برنج، نان، گوشت قرمز و لبنیات کاهش یافته و در عوض هزینه مسکن، حمل و نقل و بهداشت رشد بالایی پیدا کرده و نزدیک به 50 درصد درآمد خانوارها صرف این 3 قلم می شود. با وجود این که طی این سال ها، حداقل دستمزد به قیمت های جاری رشد داشته ولی به قیمت ثابت تقریباً حداقل دستمزد ثابت باقی مانده و به همین دلیل اگر در سال 1383 می شد با حداقل دستمزد یک کارگر یک واحد 40 متری اجاره کرد، الان این متراژ به کمتر از 27 متر رسیده است.» (آفتاب - 92/12/6) این واقعیات که توده های زحمتکش لحظه به لحظه با گوشت و پوست خود آن را لمس می کنند و اساس زندگی اشان را تشکیل داده، آنقدر واضح است که جنایتکارانی همچون ربیعی نیز قادر به کتمان آن نیستند اما نکته ای که عمداً کتمان می شود زدن از سر و ته آمار و ارقام ارائه شده و واقعیت پراهمیت ثابت ماندن قدرت خرید

مطالبات برحق شان نیست که به راحتی توسط طبقات دارا و دوت شان لگد کوب می شوند.

برای کارگران تدارک دیده اند چیزی جز تداوم گرسنگی، فقر و انبوه تر شدن خواسته ها و

